

خارج الفقہ

۲۱-۹-۲۰۲۱ فقه اکبر ۲

۴۰

(مکتب و نظام قضایی اسلام)

دراسات الاستاذ:

مهدي الهادي الطهراني

مکتب و نظام قضایی اسلام

تحقق امنیت در جامعه

حاکمیت قانون در
جامعه

رسیدن ذی حق به حق
خود

رفع خصومت

جلوگیری از تحقق جرم
فردی و اجتماعی

تامین حقوق شهروندی

عدالت ثبوتی و اثباتی
دستگاه قضا

قاضی

مشاوران

قاضی

هیأت

منصفه

دادستان

وکیل

مدافع

ضرورت وجود قانون

تساوی تمام آحاد مسلمین در برابر
قانون

رسیدگی عادلانه به دعاوی

سرعت در احقاق حق

اصل برائت

استقلال قاضی

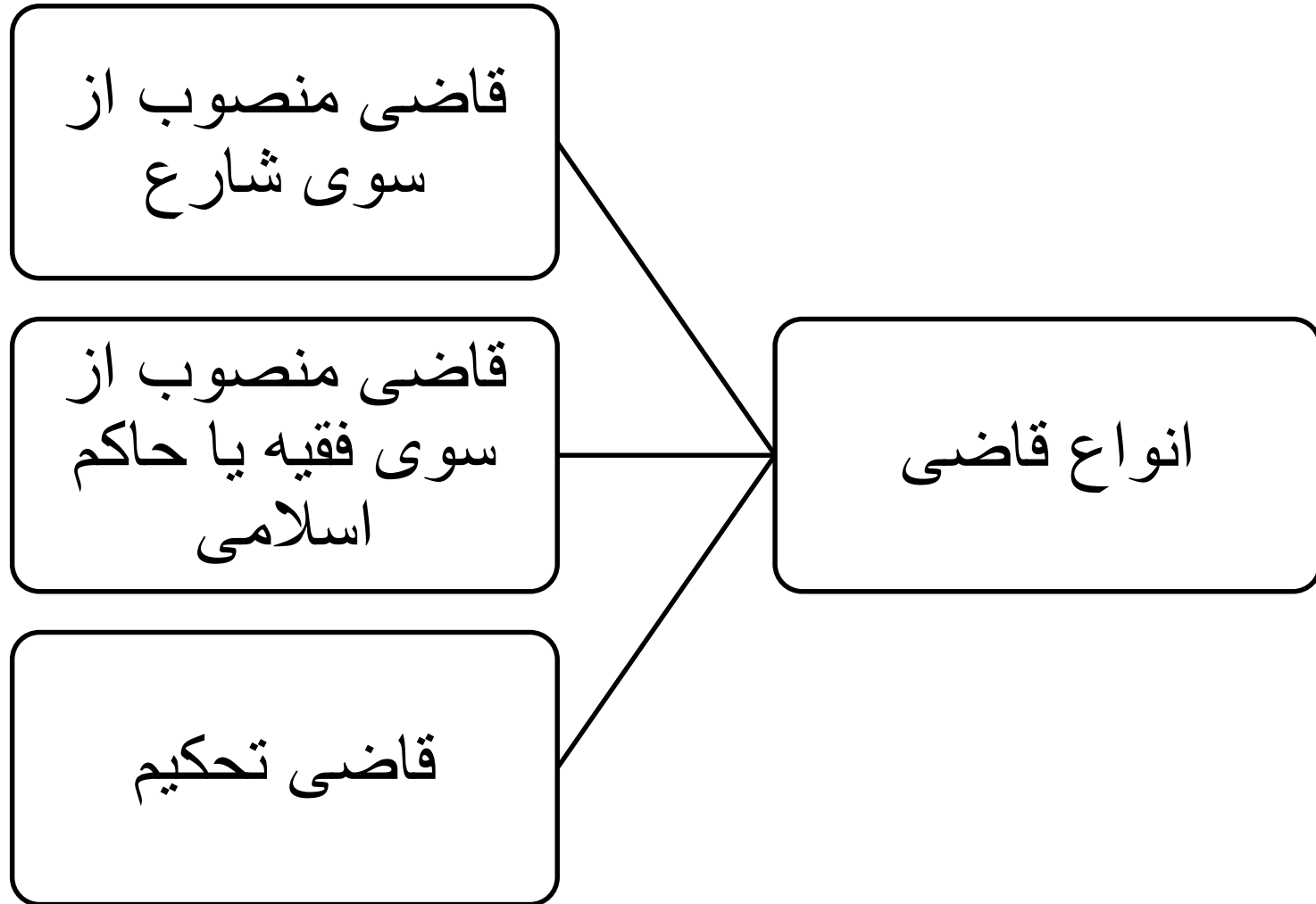
رعایت امور موجب عدالت ثبوتی
و اثباتی از سوی کارگزاران
قضایی

سهولت مراجعه به سیستم قضایی

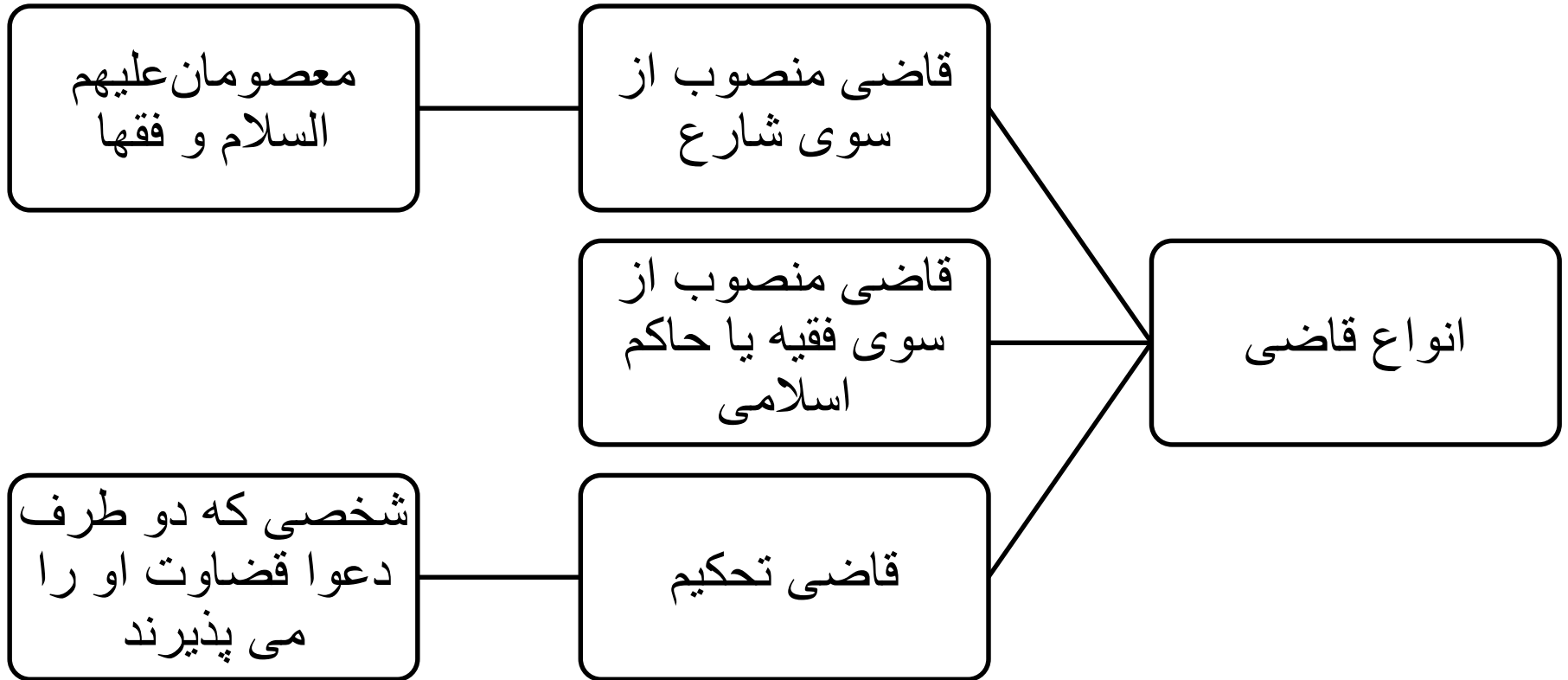
غیر قابل بازگشت بودن حکم
قضایی مگر در صورت بطلان

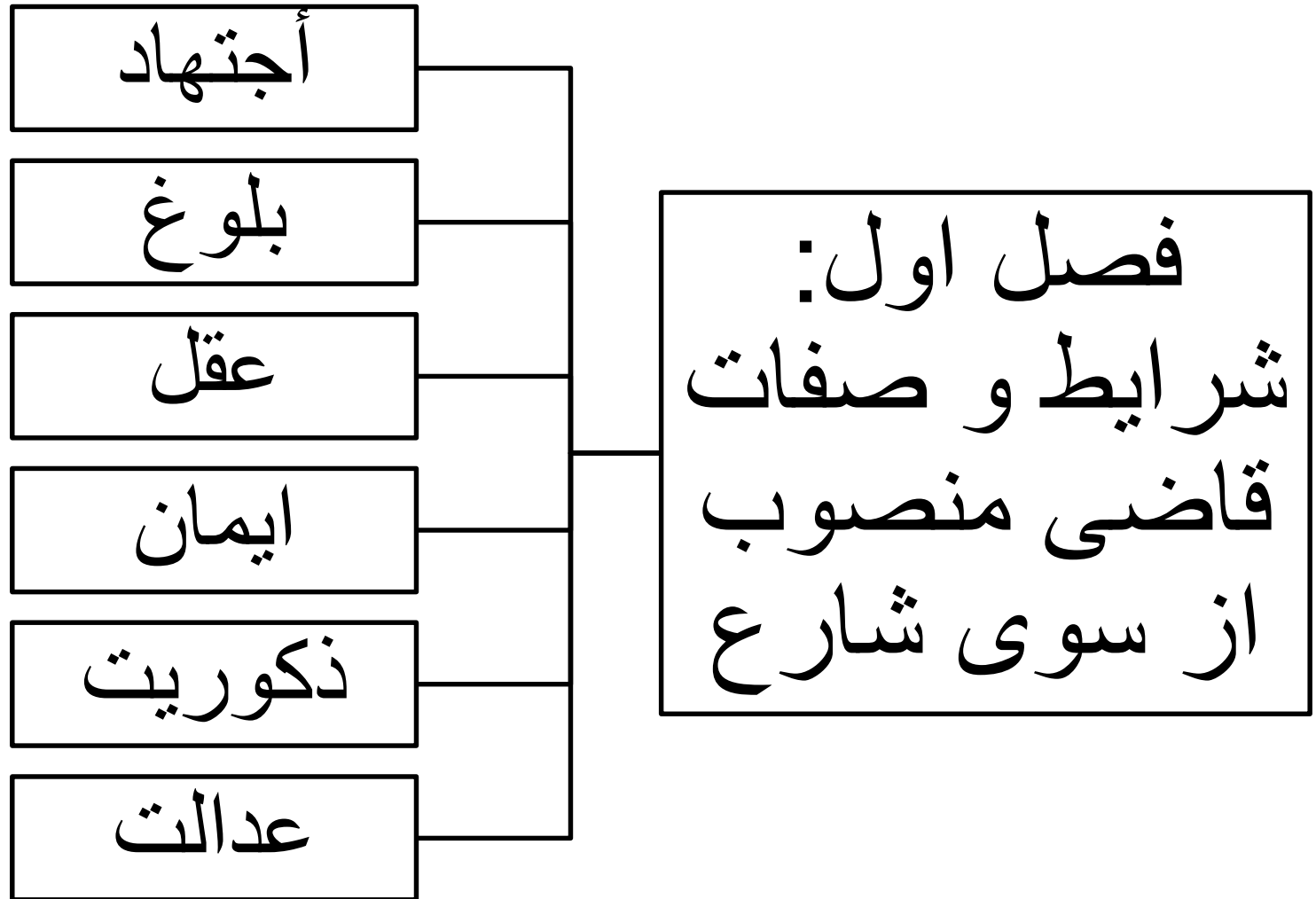
مستندات

انواع قاضی



انواع قاضی





• و. عدالت

• در باب شرط بودن عدالت در قاضی ادعای عدم خلاف شده است. (۲۴۶) دلیلی که بر این مطلب آورده اند، چند امر است:

- ۱. فاسق بر یتیم ولایت ندارد، پس به طریق اولی از منصب قضا برخوردار نیست. (۲۴۷) این استدلال با همان اشکالی مواجه است که در شرط «بلوغ» برای مشابه آن بیان شد.

- حاصل اشکال این بود که اصل، عدم نفوذ قضاوت است و به دلیل بر عدم تأثیر قضا نیازی نیست. مهم آن است که از اطلاقات ادله نسبت به «فاسق» منع شود.

- ۲. فاسق نمی تواند امام جماعت باشد و شهادتش مورد قبول نیست، پس به طریق اولی مقام قضاوت ندارد. (۲۴۸)

- این استدلال نیز اشکال استدلال قبلی را دارد. مگر این که گفته شود ممنوعیت فاسق از ولایت نسبت به ایتام و امامت جماعت و عدم نفوذ شهادت او فضایی را در ذهن متشرعه ایجاد می کرد که از انعقاد اطلاق ادله نسبت به او منع می نمود.

- البته در مورد خصوص شهادت فاسق می توان این استدلال را نیز مطرح کرد که وقتی فاسق نتواند در امر قضا به اندازه ی شاهد نقش ایفا کند، پس به طریق اولی به عنوان قاضی نمی تواند نقش داشته باشد.

- ۳. رجوع به فاسق از مصدیق مراجعه به ظالم است که از آن منع شده است. (۲۴۹)

- مراد، ادله ای مانند آیه ی شریفه: «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (۲۵۰) [به کسانی که ستم کرده اند اتکا نکنید که آتش به شما می رسد] است که اتکا به ظالم را منع می کند، با این فرض که مراجعه برای قضاوت نوعی اعتماد و اتکا است و فاسق از مصادیق ظالم محسوب می شود.

- در این صورت، حاصل این وجه حرمت مراجعه به فاسق خواهد بود که به ملازمه ی عرفی می توان از آن، عدم نفوذ قضاوت او را به دست آورد.

• پس از این نتیجه‌گیری باید پذیرفت که بین فاسق و عادل واسطه‌ای نیست و هر شخص غیر فاسقی عادل است تا بتوان شرط بودن عدالت را نتیجه گرفت.

• همین نکته در دو وجه قبلی نیز باید مفروض باشد تا تقیید اطلاقات نسبت به فاسق، شرطیت عدالت را در پی داشته باشد.

- در تمام مفروضات این استدلال جای تردید وجود دارد:
- ا. اگر «رکون» شامل هرگونه مراجعه به فاسق شود، باید از به کارگیری فاسق برای هر کاری حتی حمل بار، منع کرد و چنین چیزی یقیناً در شریعت مطرح نیست. (۲۵۱)

- ب. ظاهراً کلمه ی «رکون» نوعی دل بستگی و میل قبلی را نیز در بر دارد و مراد از آن اعتماد بر چیزی به سبب میل و دل بستگی به آن است، (۲۵۲) پس هرگونه مراجعه را شامل نمی شود.

- ج. در این که «ظالم» بر هر فاسقی صدق کند، جای تردید وجود دارد، مگر اینکه بپذیریم این لفظ شامل ظالم به خود می شود و هر فاسقی لأقل به خود ظلم کرده است. و در این که مراد از ظالم در آیه ی شریفه چنین معنای گسترده ای باشد، ابهام جدی هست.

- د. اگر مراد از «عدالت» ملکه ی خاصی باشد که از انجام کبایر منع می کند، بین عادل و فاسق واسطه وجود دارد. زیرا چنین ملکه ای در شخصی که بالغ شده یا تازه توبه کرده است، نیست. در حالی که او به دلیل عدم انجام گناه، فاسق نیز نمی باشد.

- با این وصف، تمامی این وجوه سه‌گانه در این جهت مشترکند که نهایتاً عدم ثبوت منصب قضا برای فاسق را ثابت می‌کنند، بدون آن که شرطیت عدالت را به اثبات برسانند.

- ۴. در روایت اُبی خدیجه این تعبیر آمده بود: «ایاکم اذا وقعت بینکم خصومه او تدارى فى شیء من الأخذ و العطاء أن تحاکموا الى أحد من هؤلاء الفساق» (۲۵۳) [مبادا اگر بین شما اختلافی واقع شد یا در دادن و گرفتن، گفتگو و مخاصمه ای رخ داد به یکی از این فاسقان مراجعه کنید]. از ذکر وصف در این روایت، علیّت را می توان استفاده کرد. پس نکته ی عدم جواز مراجعه به آنها، فسقشان است. (۲۵۴)

- نهایت مدلول این روایت حرمت مراجعه به فاسق و عدم نفوذ قضاوت اوست و اگر واسطه بین فسق و عدالت را بپذیریم، دلالتی بر شرطیت عدالت ندارد.

- ۵. در ذیل مقبوله ی عمر بن حنظله، راوی می گوید:
اگر هر یک از دو طرف دعوا، مردی از اصحاب ما را برگزیدند و پذیرفتند که آن دو در حق این دو نفر اظهار نظر کنند و آن دو در آنچه حکم کردند و در روایت شما اختلاف کردند، (چه باید کرد؟) حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: حکم آن است که **عادل تر و فقیه تر و صادق تر** در حدیث و **باورع تر** از آن دو ... صادر کرده است. (۲۵۵)

- استدلال به این روایت به این شکل است که وقتی حضرت علیه السلام می فرمایند: معیار حکم عادل ترین آن دو نفر است، معلوم می شود صفت عدالت در قاضی مفروض گرفته شده است.

- تنها دلیلی که از آن شرطیت عدالت را می توان استفاده کرد، همین مقبوله است.
- و مشابه آن روایت موسی بن اکیل النمیری از امام صادق علیه السلام (۲۵۶) است که در آن نیز در مقام ترجیح حضرت علیه السلام عادل تر و فقیه تر بودن را معیار دانسته اند.

- این روایت را شیخ طوسی به سند خود از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن الحسین از ذبیان بن حکیم از موسی بن اکیل از امام صادق علیه السلام نقل می کند.

- شیخ طوسی چندین سند به محمد بن علی بن محبوب دارد که یکی از آنها چنین است:
- شیخ طوسی از الحسین بن عبیدالله و ابن ابی جید از احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از محمد بن علی بن محبوب (۲۵۷) و قبلاً گفتیم که این سند تام است. محمد بن علی بن محبوب را نجاشی توثیق کرده است. (۲۵۸) محمد بن الحسین که محمد بن علی بن محبوب از او نقل می کند و او از ذبیان بن حکیم روایت دارد، محمد بن الحسین بن ابی الخطاب است که به گفته ی نجاشی از ثقات می باشد. از کلام نجاشی در مورد احمد بن یحیی بن حکیم برمی آید که ذبیان بن حکیم شخص شناخته شده ای بوده است، (۲۵۹) زیرا در مورد احمد بن یحیی بن حکیم می گوید: «الاودی الصوفی، کوفی ابوجعفر، ابن اخی ذبیان» (۲۶۰) با این همه، هیچ شرحی پیرامون شخصیت ذبیان بن حکیم در کتب رجالی یافت نمی شود و او از افراد مهمل به حساب می آید. عده ای از ثقات مهم مثل الحسن بن علی بن فضال و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از وی نقل حدیث کرده اند. (۲۶۱) همین امر می تواند شاهی بر وثاقت او محسوب شود. (۲۶۲) مگر این که گفته شود هیچیک از این افراد از او اکتار نقل و فراوانی روایت ندارند تا دلیلی بر توثیق آنها نسبت به او باشد و کثرت نقل در جایی نشان از توثیق است که ناقل فرد واحد ثقه و مورد اعتمادی باشد و اگر این کثرت در اثر روایت عده ای از افراد ثقه پیدا شود، نمی توان از آن توثیق را استفاده کرد. (۲۶۳) موسی بن اکیل النمیری نیز از ثقات است که نجاشی به آن تصریح کرده است. (۲۶۴)

- ولی آنچه در استدلال به مقبوله عمر بن حنظله و یا این روایت ایجاد تردید می کند، این است که حضرت علیه السلام این صفات را در مقام ترجیح بیان کرده اند و نظر اولی ایشان در این قسمت به بیان شرایط قاضی نبوده است و نهایتاً ما می خواهیم از مدلول التزامی استفاده کنیم.

- با این وصف، جای این پرسش وجود دارد که آیا «ورع» به عنوان یکی از شرایط قاضی مطرح است؟ زیرا حضرت علیه السلام روایت عمر بن حنظله اورع بودن را به عنوان عاملی برای ترجیح بیان فرموده است و بر اساس استدلال مزبور، این بیان کاشف از مفروض بودن صفت «ورع» در قاضی است. البته این پرسش در صورتی مطرح می شود که «ورع» صفتی غیر از «عدالت» باشد که ظاهر روایت همین را اقتضا می کند. (۲۶۵)

- حال اگر فرض کنیم بین عدالت و فسق واسطه باشد و در قاضی عدم فسق شرط باشد - یعنی فسق مانع محسوب شود - و حضرت علیه السلام می خواستند در یک بیان جامع بفرمایند: اگر دو قاضی عادل باشند، عادل ترین آن دو و اگر یکی عادل و دیگری از گروه واسطه باشد، عادل حکمش نافذ است، می توانستند به همین بیان اکتفا کنند که «الحکم ما حکم به اعدلهما» [حکم آن است که عادل ترین آن دو به آن حکم کرده است].

- با این وصف، از مجموع ادله آنچه مسلم است مانعیت «فسق» از ثبوت منصب قضاوت است، اما شرط بودن عدالت در صورتی مسلم است که بین فسق و عدالت واسطه ای نباشد.

• حقیقت عدالت

• بحث از حقیقت عدالت در فقه - به تناسب اولین طرح آن - در کتاب اجتهاد و تقلید، کتاب الصلوة، کتاب القضاء، کتاب شهادات و حتی گاهی کتاب الطلاق - به دلیل شرط بودن عدالت در شاهد طلاق - مطرح شده است. ما برای پاسخ به این پرسش که آیا بین عدالت و فسق واسطه وجود دارد، باید راجع به حقیقت عدالت بحث کنیم.

• برای آشکار شدن حقیقت عدالت، بررسی چند مطلب لازم است:

• ا. آیا عدالت یک ملکه است یا خیر؟

• ب. آیا ترک گناهان صغیره در عدالت معتبر است؟

• ج. آیا ترک خلاف مروت در عدالت معتبر می باشد؟

و. عدالت

- ملکہ ی عدالت
- به نظر مشهور عدالت صفتی ثابت (۲۶۶) است که شخصی را از ارتکاب گناهان کبیره باز می دارد. (۲۶۷) پس کسی که تازه بالغ شده یا توبه کرده و هنوز گناهی انجام نداده است، ولی فاقد این صفت و ویژگی می باشد، نه عادل است، چون صفت مزبور را ندارد و نه فاسق، زیرا بعد از بلوغ یا توبه، گناهی مرتکب نشده است.
- این تفسیر برای عدالت از این مقدمات نتیجه گرفته شده است:
- ا. اسلام در «عدالت» اصطلاح خاصی نیاورده، بلکه عدالت را در همان معنای لغوی خود به کار برده است. (۲۶۸) معنای لغوی عدالت اعتدال و استقامت در عمل است. یعنی عادل کسی است که کار نادرست انجام نمی دهد. البته معیار نادرست، چیزی است که اسلام آن را نادرست بداند که بدون شک شامل گناهان کبیره می شود. اما شمول آن نسبت به گناهان صغیره و خلافت مروت امری است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.
- ب. هنگامی شخص متصف به صفت عدالت می شود که حالت پرهیز از کار نادرست در او باشد و این حالت یک نحوه ثبوت و استمراری داشته باشد که بتوان با احراز آن در یک زمان، وجود آن را در زمان دیگر احراز کرد. نه این که عدالت صرف ترک عمل نادرست، حتی از باب نبودن امکان آن، باشد یا به کسی که در محدوده ی زمانی خاصی و در اثر عوامل ویژه ای، واجد چنین حالتی شده، بتوان گفت عادل است.
- نتیجه این است که عدالت، ملکه - یعنی صفتی ثابت - است که شخص را از انجام کارهایی که از دیدگاه شرع نادرست است بازمی دارد. (۲۶۹)

و. عدالت

- در مقابل این دیدگاه، برخی با استناد به روایاتی که در مورد شاهد آمده است، صرف عدم معصیت را عدالت شمرده اند. از جمله این روایات، صحیحہ ی عبدالله بن سنان است که در آن از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که حد بر او جاری شده، سؤال می کند: اگر این شخص توبه کند، شهادتش پذیرفته می شود؟ حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: اگر توبه کند - و توبه ی او آن است که از آنچه گفته، برگردد، و خود را نزد امام (رهبر) و مسلمانان تکذیب کند -، اگر چنین کرد بر امام است که شهادت او را بپذیرد. (۲۷۰)
- در این روایت حضرت علیه السلام صرف توبه را برای قبول شهادت کافی شمرده، بدون آن که حصول ملکه را لازم بداند و در شاهد، عدالت شرط است. پس عدم معصیت در تحقق «عدالت» کافی است.
- بر این استدلال دو اشکال وارد می شود:
- ۱. سؤال کننده به این نکته نظر داشته که آیا پس از توبه، مانع پذیرفته شدن شهادت از کسی که حد بر او جاری شده و به این دلیل شهادتش پذیرفته نمی شود، بر طرف می گردد. حضرت علیه السلام در جواب فرموده اند: بلی. پس حاصل جواب این است که عدم پذیرش شهادت شخص به دلیل این که حد بر او جاری شده، با توبه مرتفع می شود. نه این که در شاهد رعایت سایر اموری که در تحقق عدالت لازم است، شرط نباشد.
- به دیگر سخن، این روایت در مقام تفسیر عدالت نیست؛ بلکه تنها راه بر طرف شدن یک مانع خاص را از عدالت بیان می کند.
- ۲. در این روایت توبه ی شخص به بازگشت او از عملش و تکذیب خودش در نزد امام و مردم تفسیر شده است و بدون شک کسی که چنین توبه ای می کند، دارای ملکه ی عدالت است. (۲۷۱)
- در برابر این دو دیدگاه، یک نظر میانی نیز مطرح شده است و آن این که عدالت نه صرف ترک معصیت است، نه لزوماً ملکه ی مانع از معصیت، بلکه اگر شخص معصیت را با انگیزه ی درونی ترک کند، عادل است.

برای داوری در باب مفهوم عدالت، باید توجه داشت که بدون شک کسی که گناه را ترک می کند، چون فرصت یا امکان گناه برای او فراهم نیست، عادل محسوب نمی شود. ولی اگر با انگیزه ای درونی گناه را ترک کند، در جاده ی اعتدال و استقامت گام نهاده و عادل است. هر چند تا وقتی این امر به صفتی ثابت و دارای استمرار در او تبدیل نشود، قابل اعتماد و ترتب آثار برای دیگران نیست. با این وصف، اگر شخص گناه را به انگیزه ی درونی، حتی ناشی از یک احساس زودگذر، ترک کند، در صورت داشتن سایر شرایط می تواند اعمالی را که مشروط به عدالت است، انجام دهد. پس اگر صحت نماز امام جمعه یا جماعت منوط به عدالت باشد، این شخص می تواند در این حال امامت جمعه یا جماعت را بر عهده گیرد. اگر جواز صدور حکم از سوی قاضی یا فتوا از سوی مفتی، مشروط به عدالت باشد، این شخص می تواند در این حال به عنوان قاضی، حکم صادر کند یا به عنوان مفتی فتوا دهد. ولی مردم وقتی می توانند به او اقتدا یا به حکم یا فتوای او مراجعه کنند که ثبات این صفت را در او احراز نمایند؛ تا معلوم گردد در حال تحقق عدالت این امور حاصل شده است.

اگر عدالت ملکه ی مانع از گناه باشد، وجود این ملکه به معنای استحاله ی صدور گناه از شخص عادل نیست. پس ملکه یعنی حالتی که شخص با آن می تواند در برابر عوامل عادی انگیزش گناه، مقاومت کند و اگر این عوامل غیر عادی باشد، چه پسا گرفتار گناه می شود. در این صورت، در حال انجام گناه فاسق محسوب می شود (۲۷۲) و چون اجتماع فسق و عدالت ممکن نیست، پس در آن حال عادل محسوب نمی شود. بعد از ارتکاب عمل اگر ملکه در او باقی باشد، توبه خواهد کرد و عدالت در او حاصل است والا اگر ملکه زایل شده باشد، به کلی عدالتش از میان رفته است. این امری است که قواعد و تفسیرهای عرفی آن را اقتضا می کند. در بحث بعدی این نکته مورد بررسی قرار خواهد گرفت که ایادله ی نقلی با این نتیجه سازگار است یا خیر؟

ارتکاب گناه صغیره

آیا انجام گناه صغیره به عدالت ضربه می زند؟ مقصود از سؤال، گناه صغیره ای است که شخص بر آن اصرار ندارد - که اصرار بر صغیره از مصادیق کبیره محسوب شده است - و از آن توبه نکرده است. از سوی دیگر، این بحث مانند مبحث قبلی، ناظر به حقیقت ثبوتی عدالت است، نه طریق اثبات آن.

برخی گفته اند: ارتکاب گناه صغیره چون استقامت و اعتدال شخص را از بین می برد، موجب زوال عدالت می شود. (۲۷۳) در مقابل این ادعا، وجوهی برای اثبات خلاف آن ذکر شده است:

۱. در برخی از آیات به این مضمون اشاره شده که اجتناب از کبایر برای نجات کافی است. مانند آیه ی شریفه ی: «إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم» (۲۷۴) [اگر از کبایر آنچه از آن نهی شده اید، اجتناب کنید، خطاهای شما را می پوشانیم]. مراد از سیئات به قرینه ی صدر آیه غیر از کبایر، یعنی صغایر، است.

گفته شده است: مدلول التزامی عرفی این آیه و امثال آن، عدم تأثیر ارتکاب صغیره در عدالت است.

ولی باید گفت: این آیه تنها به مسأله ی عقاب الهی نظر دارد، و این نکته که اگر شخص از گناهان بزرگ اجتناب کند، خداوند خطاهای او را می پوشاند، هیچ ارتباطی به عدالت یا فسق این شخص ندارد. و مانند این آیه، به آیه ی شریفه ی: «والذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش» (۲۷۵) [و کسانی که خود را از گناهان بزرگ و زشت کاری ها به دور می دارند] نیز استدلال شده است که همین اشکال بر آن نیز وارد است.

۲. آیه ی شریفه ی: «الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش الا اللمم» (۲۷۶) [آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها - جز لغزش های کوچک - خودداری می ورزند] در مقام تفسیر آیه ی قبل آمده که می فرماید: «و یجزی الذین أحسنوا بالحسنى» (۲۷۷) [و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد]. پس «الذین أحسنوا» یعنی کسانی که نیکی کرده اند، به «الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش الا اللمم»، یعنی کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها - جز لغزش های کوچک - اجتناب می کنند، تفسیر شده است. (۲۷۸) و «لمم»، یعنی لغزش های کوچک به سه معنا تفسیر شده است:

أ. گناهان صغیره.

ب. نزدیک شدن به گناه بدون انجام آن.

ج. ارتکاب اندک.

تفسیر دوم، هر چند در برخی منابع لغوی ذکر شده، (۲۷۹) ولی با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا معنای آیه در این صورت چنین خواهد بود: «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها خودداری می ورزند، مگر این که گاهی نزدیک آنها می شوند.» و نزدیک گناه شدن اصلاً گناه نیست، هر چند امکان وقوع در گناه را تقویت می کند. با این وصف، چنین اشخاصی هیچ گناهی مرتکب نمی شوند، پس استثناء، منقطع یعنی مستثنی خارج از مستثنی منه است و عفو آنها منتی نیست که پس از آن، خدای بزرگ می فرماید: «إن ربک واسع المغفرة» (۲۸۰) [پروردگارت فراخ آمرزش است]. از سوی دیگر، حتی بنا بر این احتمال نیز به قرینه ی «کبائر الإثم و الفواحش» معلوم می شود ملاک نیکوکاری ترک کبایر است و اجتناب از صغایر معیار نیست.

- احتمال اول به صراحت همین مطلب را بیان می کند، ولی در این صورت نیز استثنا، منقطع است، زیرا گناهان صغیره در زمره ی «کبائر الاثم و الفواحش» نیستند، پس مستثنی از مستثنی منه خارج خواهد بود.
- اگر احتمال سوم که براساس آن استثنا، متصل خواهد بود، پذیرفته شود، معلوم می گردد نه تنها گناه صغیره ضرری به عدالت وارد نمی کند، بلکه ارتکاب کبیره به صورت نادر نیز مضر به عدالت نیست. در این حال، آیه ناظر به مواردی است که گناه کبیره در اثر یک عامل غیر متعارف بروز می کند، والا اگر شخص به گونه ای باشد که در اثر عوامل عادی انگیزش گناه گرفتار کبیره شود، بدون شک ارتکاب کبیره توسط او اندک نخواهد بود. این احتمال مورد تایید روایات نیز هست. (۲۸۱)
- ۳. صحیحیه ی عبدالله بن ابی یعفر که او در آن از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: عدالت مرد در بین مسلمانان چگونه شناخته می شود تا شهادتش به نفع آنها یا علیه آنان پذیرفته شود؟ حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «ان تعرفوه بالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و الید و اللسان و یعرف باجتناوب الکبائر التي أوعده الله عليها النار من شرب الخمر، والزنا، و الربا، و عقوق الوالدین، و الفرار من الزحف، و غیر ذلك. و الدلالة علی ذلك كله، أن يكون ساترا لجميع عيوبه، حتی يحرم علی المسلمین ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتیش ما وراء ذلك...» (۲۸۲) [عدالت (این است که او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند. و به خودداری از کبایری که خداوند بر آنها وعید آتش داده است، مانند آشامیدن شراب، زنا، ربا، عاق والدین و فرار از جنگ و امثال آن، شناخته می شود و دلیل بر همه ی اینها، این است که تمام عیوب خویش را ببوشاند تا بر مسلمانان دیگر لغزش ها و نقایص او و جستجوی از آن، حرام باشد...].
- در فراز دوم سخن امام علیه السلام، حضرت عدالت را به «اجتناب از کبایر» تفسیر فرموده اند که معلوم می شود، ارتکاب صغیره ضرری بر عدالت وارد نمی کند. این استدلال مبتنی بر این فرض است که این فراز از سخن حضرت علیه السلام در مقام بیان حقیقت عدالت باشد، نه این که طریق احراز و اثبات آن را بیان کند. از سوی دیگر، این قسمت از عبارت در مقام تفسیر بخش اول کلام آن حضرت علیه السلام باشد که معیار عدالت را ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان می شمارد.
- با این وصف، دو احتمال دیگر در این عبارت وجود دارد:
- ا. این که معیار مزبور اثباتی باشد و طریق احراز عدالت را بیان کند. شاهد این احتمال کلمه ی «یعرف ذلك» [این مطلب شناخته می شود]، است. اضافه بر این که سؤال راوی نیز ناظر به مقام اثبات می باشد.
- ولی ظاهراً این احتمال چندان مقبول نیست. زیرا از ظاهر حدیث برمی آید که حضرت علیه السلام در ابتدا به حقیقت عدالت نظر داشته اند و سپس با عبارت «و الدلالة علی ذلك كله...» [دلیل بر همه ی اینها] معیار اثباتی و ملاک احراز عدالت را تبیین کرده اند.
- ب. عبارت دوم حدیث نسبت به عبارت اول از باب ذکر خاص بعد از عام باشد. یعنی حضرت علیه السلام در ابتدا فرمودند: «عدالت این است که او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند» که این شامل گناهان، چه صغیره و چه کبیره، می شود و نگاه برای تاکید، مورد خاصی از آن - یعنی گناه کبیره - را که مهمتر بوده، جداگانه مطرح کرده اند.

• این احتمال نیز با ظاهر حدیث چندان سازگاری ندارد و با تعبیر «يعرف ذلك» [این دانسته می شود] هماهنگ نیست، زیرا اجتناب از کبیره چگونه می تواند نشان از ترک صغیره دهد! هر چند عکس آن آشکار است.

• پس احتمال ظاهر آن است که عبارت «يعرف ذلك باجتناوب الكبائر...» در مقام توضیح حقیقت عدالت و به عنوان تفسیر فراز اول حدیث بیان شده است. در این صورت، انجام صغیره ضرری به عدالت وارد نمی کند.

یک ابهام

• از آنچه بیان شد، آشکار گردید ارتکاب صغیره و ابتلای نادر به کبیره، عدالت را از بین نمی برد. حال این پرسش مطرح می شود که آیا شخص در حال انجام صغیره یا کبیره عادل است؟ بدون شک از دیدگاه عرف، شخصی که حریم شرع را می شکند و آنچه در شریعت از آن منع شده، مرتکب می شود، فاسق می باشد. پس این شخص در این حال فاسق است و فسق با عدالت جمع نمی شود. با این همه، او مشمول اطلاق این روایات است و این شمول بیانگر این نکته است که او با آن که فاسق است، به حکم عادل محسوب می شود. یعنی شرع او را در حکم ملحق به عادل دانسته، هر چند در نظر عرف، عنوان فاسق شرعی بر او صادق باشد. البته اگر شخص در اثر انجام صغیره یا کبیره، ملکه ی خویش را از دست دهد، عدالت او به کلی از میان خواهد رفت و دیگر هیچ یک از احکام عادل را نخواهد داشت.

- خلاف مروّت
- آیا انجام کاری که خلاف مروّت است، عدالت شخص را از بین می برد؟ مراد از «خلاف مروّت» عملی است که هر چند از نظر شرع حرام و معصیت محسوب نمی شود، ولی در نگاه عرف قبیح است. (۲۸۳)

- گاه این قبح از دید همه ی عقلا برای تمام افراد است، مثل قبح خلف وعده، حتی اگر خلف وعده در شریعت گناه نباشد و گاه این قبح از دید گروهی از عقلا برای بعضی از افراد است، مثل پوشیدن لباس نظامی برای شخصیت های روحانی در زمان گذشته، هر چند الآن یا در زمان جنگ واجب، چنین قبحی وجود ندارد.

- بدون شک اگر گناه صغیره یا ارتکاب نادر به گناه کبیره، عدالت را مخدوش نسازد، انجام خلاف مروت ضرری به عدالت وارد نمی کند.

- حتی اگر گناه صغیره یا ارتکاب نادر به کبیره، مضر^۱ به عدالت باشد، باز قاعده اقتضا نمی کند ارتکاب خلاف مروت^۲ ضرری به عدالت برساند.
- زیرا گناه چون از دیدگاه شارع ممنوع است، مرتکب آن از دید عقلا فاسق شرعی است، ولی خلاف مروت چون از دید شرع حرام نیست، چنین ویژگی ندارد.

- با این همه، به روایاتی برای اثبات تأثیر ارتکاب خلاف مروت در عدالت، تمسک شده است:

- ۱. صحیحہ ی عبداللہ بن ابی یفور کہ در آن امام صادق علیہ السلام به عنوان معیاری برای عدالت می فرمایند: «او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند». (۲۸۴)
- ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان مطلق است و نه تنها شامل گناہان صغیرہ می شود، بلکه خلاف مروت را نیز در بر می گیرد. (۲۸۵)

• «٣» ٤١ بابُ مَا يُعْتَبَرُ فِي الشَّاهِدِ مِنَ الْعَدَالَةِ

• ٣٢٠٣٤ - ١ - «٤» محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله ع بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم فقال أن تعرفوه بالستر و العفاف (و كف البطن) «٥» و الفرج و اليد و اللسان و يعرف باجتنا ب الكبائر التي أوعد الله عليها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف و غير ذلك

• وَالدَّلَالَةُ «٦» عَلَيَّ ذَلِكَ كُلَّهُ - (أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا) «٧»
 لَجَمِيعِ عَيُوبِهِ - حَتَّى يَحْرَمَ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ
 ذَلِكَ - مِنْ عَثْرَاتِهِ وَ عَيُوبِهِ وَ تَفْتِيشِ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ -

• وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِيتهُ وَإِظْهَارُ عَدَالْتِهِ فِي النَّاسِ - وَ
يَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ - إِذَا وَاطَّبَ
عَلَيْهِنَّ - وَحَفِظَ مَوَاقِيتهِنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنْ
الْمُسْلِمِينَ - وَأَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مَصَلَّاهُمْ
إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ -

• فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِمًا لِمُصَلَّاهُ - عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَوَاتِ
 الْخُمْسِ - فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلِهِ « ٨ » وَ مَحَلَّتْهُ - قَالُوا
 مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا - مُوَظِّبًا عَلَى الصَّلَوَاتِ - مُتَعَاهِدًا
 لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصَلَّاهُ - فَإِنَّ ذَلِكَ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عِدَالَتَهُ
 بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - وَ ذَلِكَ أَنَّ الصَّلَاةَ سَتْرٌ وَ كَفَّارَةٌ
 لِلذُّنُوبِ - وَ لَيْسَ يُمْكِنُ الشَّهَادَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِأَنَّهُ
 يُصَلِّي - إِذَا كَانَ لَا يَحْضُرُ مُصَلَّاهُ - وَ يَتَعَاهَدُ جَمَاعَةً
 الْمُسْلِمِينَ -

و. عدالت

- (٤) - الفقيه ٣ - ٣٨ - ٣٢٨٠.
- (٥) - فى التهذيب و الاستبصار - و الكف عن البطن (هامش المخطوط).
- (٦) - فى التهذيب - و الدال (هامش المخطوط).
- (٧) - فى التهذيب - و الساتر (هامش المخطوط).
- (٨) - فى المصدر - قبيلته.

• وَإِنَّمَا جُعِلَ الْجَمَاعَةُ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ - لَكِي
 يَعْرِفَ مَنْ صَلَّى مِمَّنْ لَا يُصَلِّي - وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ
 الصَّلَاةِ مِمَّنْ يَضِيعُ - وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمْكِنَ أَحَدٌ أَنْ
 يَشْهَدَ عَلَيَّ آخِرَ بِصَلَاةٍ - لِأَنَّ مَنْ لَا يُصَلِّي لَا صَلَاحَ لَهُ
 بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ -

• فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَانَ يُحْرِقُ قَوْمًا فِي مَنَازِلِهِمْ -
 لَتَرْكُهُمُ الْحُضُورَ لَجْمَاعَةً «١» الْمُسْلِمِينَ - وَقَدْ كَانَ فِيهِمْ
 مَنْ يَصَلِّي فِي بَيْتِهِ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ - وَكَيْفَ يَقْبَلُ
 شَهَادَةً أَوْ عِدَالَهً بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - مِمَّنْ جَرَى الْحُكْمُ مِنْ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِيهِ الْحَرْقُ فِي جُوفِ
 بَيْتِهِ بِالنَّارِ وَ قَدْ كَانَ يَقُولُ «٢» - لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يَصَلِّي
 فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ.

- جواب آن، دو امر است:
- ا. این فراز از روایت بنا بر احتمالی که برگزیدیم، توسط فراز دوم روایت که در آن آمده «این مطلب به خودداری از کبایر دانسته می شود»، تفسیر شده است. پس مراد خصوص گناهان کبیره است.

- ب. حتی اگر فراز دوم روایت، تفسیر بخش اول آن نباشد، ارتکاز عقلایی، سخن شارع را ناظر به آن چه در شرع ارتکاب آن ممنوع است، می بیند. یعنی ستر و عفاف و نگهداری معتبر از نگاه شارع را در حوزه ی معاصی شرعی می یابد، نه فراتر از آن که شامل امور قبیح عقلایی گردد.

- ۲. در صحیحہ ی سماعہ بن مهران از امام صادق علیہ السلام، حضرت فرموده اند: هر کسی با مردم معامله کند پس به آنها ظلم نکند، و گفتگو نماید پس دروغ نگوید، و وعده کند پس خلف آن ننماید، از کسانی است که غیبتش حرام، مروّتش کامل، عدالتش ظاهر و برادریش واجب است. (۲۸۶)

• ١٠١٦٣ - ٢ - «٨» وَ عَنِ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ
 بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ
 مَهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ
 فَلَمْ يَظْلِمِهِمْ وَ جَدَّتْهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يَخْلِفْهُمْ
 كَانَ مِنْ حَرَمَتِ غَيْبَتِهِ وَ كَمَلَتْ مَرْوَعَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ
 وَجِبَتْ أَخُوْتُهُ.

• (٨) - الكافي ٢ - ٢٣٩ - ٢٨، و أورده في الحديث ٩ من الباب ١١
 من أبواب صلاة الجماعة، و عن الخصال و العيون في الحديث ١٥ من
 الباب ٤١ من أبواب الشهادات.

- گفته اند: در این روایت امام صادق علیه السلام **وفای** **به وعده** را از شرایط عدالت دانسته است، در حالی که این امر واجب شرعی نیست، هر چند در نظر عقلا، خلف وعده قبیح است.

- پاسخ به این استدلال چند امر است:
- ا. اگر در مقابل وفای به وعده، اعتبار یا التزام دیگری باشد، چون مصداق شرط یا عقد است، واجب خواهد بود. (۲۸۷) و اگر مصداق عهد شود، به دلیل آیه ی: «أوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً» (۲۸۸) [به عهد وفا کنید، زیرا که از عهد پرسیده می شود واجب خواهد بود.

- ب. در روایات مختلف وفای به وعده واجب شمرده شده است، مانند صحیحہ ی هشام بن سالم کہ در آن امام صادق علیہ السلام می فرماید: وعده ی مؤمن به برادرش نذری است کہ کفاره ندارد. پس کسی کہ خلف وعده کند، مخالفت با خدا را آشکار ساخته و در معرض غضب او قرار گرفته است... (۲۸۹)

• ج. حتی اگر وجوب وفای به وعده ثابت نباشد، بدون شک روایاتی دال بر آن وجود دارد. روایت سماعه بن مهران نیز می تواند در عداد همین روایات قرار گیرد. یعنی این روایت اگر دلالت دارد که خلف وعده مضر به عدالت است، دلالت بر این نیز دارد که خلف وعده حرام است. بنابراین روایت مزبور دلالت بر تأثیر خلف وعده در عدالت بدون وجوب شرعی آن ندارد.

- د. ما در بحث اصول این ادعا را که شرط دارای مفهوم کلی است، نپذیرفته ایم و اثبات کرده ایم مفهوم شرط در حد مفهوم وصف است. (۲۹۰) در این روایت استفاده‌ی تأثیر ارتکاب خلاف مروت در عدالت متوقف بر مفهوم شرط است، زیرا استدلال کننده می‌گوید: این جمله که اگر به وعده وفا کند، عادل است، مفهومش این است که اگر چنین نکند، عادل نیست.

- با این وصف دلیلی بر تأثیر انجام خلاف مروت در عدالت وجود ندارد.

- اثبات عدالت

- بدون شک عدالت مانند سایر موضوعات به یقین، اطمینان، بینہ و حتی خبر واحد - بنا بر این که خبر واحد در موضوعات حجت باشد که هست - (۲۹۱) ثابت می شود. سؤال این است که آیا احراز عدالت از طرق دیگر نیز ممکن است؟

- در پاسخ به این پرسش با سه گروه از روایات مواجه می شویم:
- ا. روایاتی که **حسن ظاهر** را اماره و علامت عدالت معرفی می کند.

- ب. روایاتی که **اصالت عدالت** را اثبات می نماید. یعنی هر مسلمانی عادل است، مگر آن که خلافش ثابت شود.
- ج. روایاتی که بر خلاف دو گروه قبلی **وثوق به عدالت** را لازم می شمارد.

- ابتدا باید یک یک این روایات را به لحاظ سندی و دلالی مورد مطالعه قرار داد و سپس در صورت وجود روایات معتبری در هر یک از این سه طایفه که دلالت واضحی بر آنچه گذشت، داشته باشد، باید نحوه ی جمع یا حل تعارض بین آنها را بررسی کرد.

روایات «حسن ظاهر»

- روایات «حسن ظاهر»

- ۱. صحیحہ ی عبداللہ بن اُبی یغفور کہ در آن امام صادق علیہ السلام فرمود: «و دلیل بر تمام این امور آن است کہ تمام معایب خود را بیوشاند.» (۲۹۲)

- این تعبیر نشان می دهد کہ برای اثبات عدالت، همین مقدار کہ از شخص، امر منافی عدالت در بین مردمی کہ با او سروکار دارند، مشاهده نشود، یعنی حسن ظاهر داشته باشد، او عادل محسوب خواهد شد.

قضاوت و قاضی، هادوی تهرانی، ص ۷۴-۱۲۰

روایات «حسن ظاهر»

- ۲. صحیحہ ی سماعہ بن مهران کہ در آن امام صادق علیہ السلام فرمود: «هر کس با مردم معامله کند، پس به آنها ظلم نکند و گفتگو نماید، پس دروغ نگوید و وعده کند، پس خلف آن ننماید، از کسانی است که غیبتش حرام، مروتش کامل، عدالتش ظاهر و برادریش واجب است.» (۲۹۳) این عبارت نشان می دهد کسی که در معاشرت با مردم عیبی و گناهی از او مشاهده نشده و دارای حسن ظاهر است، حکم به عدالتش می شود.

روایات «حسن ظاهر»

- ۳. صحیحہ ی عبداللہ بن المغیرہ کہ در آن امام رضا علیہ السلام می فرمایند: «هر کسی بر فطرت متولد شود و به صلاح در ذاتش شناخته شود، شهادتش جایز است.» (۲۹۴)

روايات «حسن ظاهر»

• ٣٤٠٣٦ - ٥ - «٥» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ قَالَ كُلُّ مَنْ وَلَدَ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ.

• (٥) - الفقيه ٣ - ٤٦ - ٣٢٩٨.

روایات «حسن ظاهر»

- و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى عن سلمة عن الحسن بن يوسف عن عبد الله بن المغيرة نحوه «١» و بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن سلمة مثله «٢».
- (١) - التهذيب ٦ - ٢٨٣ - ٧٧٨.
- (٢) - الاستبصار ٣ - ١٤ - ٣٧.

روایات «حسن ظاهر»

• ۵۲۰۳۴ - ۲۱ - «۲» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ السِّيَارِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرُّضَاعِ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ - وَأَشْهَدُ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ - قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ - وَ عُرِفَ بِصَلَاحٍ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ.

روايات «حسن ظاهر»

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ «٣» وَ رَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرَّضَاعِ «٤»
- أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَيَّ أَنَّ الْمُرَادَ شَرْطُ قَبُولِ الشَّهَادَةِ مَعْرِفَةَ صَلَاحِ الشَّاهِدِ وَ النَّاصِبُ لَا صَلَاحَ لَهُ وَ يَحْتَمَلُ الْحَمْلُ عَلَيَّ التَّقِيَّةَ إِنْ كَانَ الْمُرَادُ غَيْرَ ذَلِكَ لَمَّا مَرَّ «٥» ذَكَرَهُ الشَّيْخُ «٦» وَ غَيْرَهُ «٧».

روایات «حسن ظاهر»

- (۱) - التهذيب ۶ - ۲۴۲ - ۵۹۷، و الاستبصار ۳ - ۱۳ - ۳۴.
- (۲) - التهذيب ۶ - ۲۸۴ - ۷۸۳.
- (۳) - الفقيه ۳ - ۴۶ - ۳۲۹۸ (۴) - قرب الاسناد - ۱۶۱.
- (۵) - مر فی الحديث ۱ من هذا الباب.
- (۶) - لم نعثر عليه فی كتب الشيخ المتيسره لدينا.
- (۷) - راجع روضة المتقين ۶ - ۱۲۷.

روایات «حسن ظاهر»

- مراد از تولد بر فطرت، مسلمان بودن و مقصود از شناخته شدن به صلاح در ذاتش، اشتها به نیکی، یعنی حسن ظاهر، می باشد.

روایات «حسن ظاهر»

- ۴. صحیحہ ی محمد بن مسلم کہ در آن امام باقر علیہ السلام می فرمایند: «اگر زمام امور به دست ما بود، شهادت مرد را هنگامی که از او خیر و نیکی دانسته شود، ...اجازه می دادیم.» (۲۹۵) مردی که از او خیر و نیکی دانسته شده، کسی است که حسن ظاهر دارد.

روايات «حسن ظاهر»

• ٣٩٠٣٤ - ٨ - «٧» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي
 جَعْفَرٍ قَالَ: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا لَأَجْزْنَا شَهَادَةَ
 الرَّجُلِ - إِذَا عَلِمَ مِنْهُ خَيْرٌ - مَعَ يَمِينِ الْخَصْمِ فِي
 حَقِّ النَّاسِ الْحَدِيثِ.

• (٧) - الفقيه ٣ - ٥٤ - ٣٣١٩.

روایات «حسن ظاهر»

- ۵. روایتی که یونس بن عبد الرحمن از بعضی راویان از امام صادق علیه السلام نقل می کند و در آن این مطلب بیان شده است: «وقتی ظاهر شخص ظاهر خوبی باشد، شهادتش جایز است و از باطنش تفتیش نمی شود.» (۲۹۶) این عبارت در کفایت حسن ظاهر برای اثبات عدالت واضح است؛ ولی سند روایت به دلیل ارسال مخدوش می باشد.

روايات «حسن ظاهر»

- ٣٤٠٣٤ - ٣ - «٤» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِذَا أُقِيمَتْ عَلَى الْحَقِّ - أَيْحَلُ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ بِقَوْلِ الْبَيِّنَةِ - فَقَالَ خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ يُجِبُ عَلَيَّ النَّاسَ الْآخِذُ فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ - الْوَلَايَاتُ وَالْمِنَاقِحُ وَالذَّبَائِحُ - وَالشَّهَادَاتُ وَالْأَنْسَابُ - فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُ الرَّجُلِ ظَاهِرًا مَأْمُونًا - جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَلَا يَسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ.
- (٤) - الفقيه ٣ - ١٦ - ٣٢٤٤.

روايات «حسن ظاهر»

- ٣٥٠٣٤ - ٤ - «١» و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن عيسى عن يونس إلا أنه قال: يقضى بقول البيهقي من غير مسأله إذا لم يعرفهم - و ترك الأنساب و ذكر بدلها المواريث.
- و رواه أيضاً بإسناده عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس «٢» و رواه الكليني عن علي بن إبراهيم «٣»

روایات «حسن ظاهر»

- أقول: قد عمل الشيخ وجماعة «٤» بظاهره وظاهر أمثاله و حكموا بعدم وجوب التفتيش و حملوا ما عارضه ظاهراً على أن من تكلف التفتيش عن حال الشاهد يحتاج أن يعرف وجود الصفات المعترية هناك و علي أنه إذا ظهر شيء من الأمور المذكورة مما ينافي العدالة لم تقبل الشهادة و إن كان لا يجب الفحص و الذي يفهم من الأحاديث الكثيرة عدم وجوب التفحص و أن الأصل العدالة لكن بعد ظهور المواظبة على الصلوات و عدم ظهور الفسق.

روایات «حسن ظاهر»

- (۱) - التهذيب ۶ - ۲۸۳ - ۷۸۱.
- (۲) - التهذيب ۶ - ۲۸۸ - ۷۹۸، و الاستبصار ۳ - ۱۳ - ۳۵.
- (۳) - الكافي ۷ - ۴۳۱ - ۱۵.

روایات «حسن ظاهر»

- ۶. در روایت ابراهیم بن زیاد الکرخی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «کسی که پنج نماز را در روز و شب به جماعت بخواند، حسن ظن به او داشته باشید و شهادتش را اجازه دهید.» (۲۹۷) چنین شخصی حسن ظاهر دارد.

روایات «حسن ظاهر»

- ۴۳۰۳۴ - ۱۲ - «۵» وَ فِي الْأَمَالِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ يَعْنِي ابْنَ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادِ الْكَرْخِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: مَنْ صَلَّى خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فِي جَمَاعَةٍ - فَظُنُّوا بِهِ خَيْرًا وَأُجِزُوا شَهَادَتَهُ.
- (۵) - أمالي الصدوق - ۲۷۸ - ۲۳.

روایات «حسن ظاهر»

• و همین امر، یعنی حضور در نماز جماعت، به عنوان نشانه‌ی عدالت در ذیل صحیحہ‌ی عبداللہ بن ابی یعفر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت علیہ السلام در آنجا می‌فرماید: «یکی از این امور - یعنی اموری که نشانه‌ی حسن ظاهر است - تعهد نسبت به نمازهای پنجگانه است، زمانی که بر آنها مراقبت نماید و وقت آنها را با حضور در جماعتی از مسلمانان حفظ کند.» (۲۹۸)

روایات «حسن ظاهر»

- در سند روایت کرخی، جعفر بن محمد بن مسرور قرار دارد که از اساتید صدوق می باشد و در موارد مختلف صدوق از او با دعای خیر یاد کرده (۲۹۹) و قبلاً گفتیم که چنین تعبیرهایی از امثال صدوق و آن هم به صورت مکرر کاشف از وثاقت شخص است. (۳۰۰) خود ابراهیم بن زیاد که ظاهراً نام صحیح او ابراهیم بن ابی زیاد الکرخی باشد، (۳۰۱) به دلیل نقل ابن ابی عمیر (۳۰۲) از او در اینجا و در موارد دیگر، از جمله در سند صدوق به همین شخص، وثاقتش ثابت است.

روایات «حسن ظاهر»

- ۷. روایت عبدالکریم بن ابی یعفر از امام باقر علیه السلام که حضرت در آن می فرماید: «شهادت زنان اگر... معروف به ستر و عفاف ... باشند پذیرفته می شود.» (۳۰۳) این روایت نیز حسن ظاهر را معیار عدالت معرفی می کند، ولی سند آن به دلیل مجهول بودن عبدالکریم بن ابی یعفر مخدوش است. او برادر عبدالله بن ابی یعفر می باشد و در تمام کتب حدیث تنها همین یک روایت از او نقل شده است. (۳۰۴)

روایات «حسن ظاهر»

- ۸. روایت جابر از امام باقر علیه السلام: «شهادت زن قابله بر این که بچه زنده به دنیا آمد یا مرده، جایز است، اگر وقتی در مورد او سؤال شود، او را به عدالت معرفی کند» (۳۰۵) زنی که در محیط خود به عدالت شناخته شده، یعنی دارای حسن ظاهر است. سند این روایت به دلیل وجود «عمرو بن شمر» (۳۰۶) مورد مناقشه است.

روايات «حسن ظاهر»

- ٤١٠ - ٣٤٠ - ١٧ - «٣» و تقدم حديث جابر عن أبي جعفر قال: شهادة القابلة جائزة علي أنه استهل - أو برز ميتاً إذا سئل عنها فعدلت.
- (٣) - تقدم في الحديث ٣٨ من الباب ٢٤ من هذه الأبواب.

روایات «حسن ظاهر»

- چنان که ملاحظه شد، چندین روایت با سند معتبر که کاشفیت «حسن ظاهر» از عدالت را بیان می کنند، وجود دارد. در ادامه به این فهرست افزوده خواهد شد.
-

روایات «اصل عدالت»

- روایات «اصل عدالت»
- ۱. روایت علقمه که از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که شهادتش مقبول است، سؤال می کند و حضرت علیه السلام در جواب می فرماید: «یا علقمه، کل من کان علی فطرۃ الاسلام جازت شهادته» (۳۰۷) [هر کس بر فطرت اسلام باشد، شهادتش جایز است].

روایات «اصل عدالت»

- این عبارت به وضوح کفایت اسلام را برای قبول شهادت نشان می دهد و با توجه به ادله ای که عدالت را در شاهد شرط می شمارد، معلوم می شود هر مسلمانی محکوم به عدالت است.
- از این رو، راوی با تعجب می پرسد: «شهادت گناهکاران نیز قبول است؟» و حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: «اگر شهادت گناهکاران مقبول نباشد، جز شهادت انبیا و اوصیا مورد قبول نخواهد بود، زیرا فقط آنها معصوم هستند، نه سایر مردم.»

روایات «اصل عدالت»

• ۴۴۰۳۴ - ۱۳ - «۶» وَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبَةَ عَنِ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيْمَانَ عَنِ نُوْحِ بْنِ
 شَعِيْبٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيْلٍ عَنِ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ
 عَنِ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ع وَ قَدْ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ
 رَسُوْلِ اللهِ أَخْبِرْنِي - عَمَّنْ تَقْبَلُ شَهَادَتَهُ وَ مِنْ لَأِ
 تَقْبَلُ - فَقَالَ يَا عَلْقَمَةُ كُلُّ مَنْ كَانَ عَلَيَّ فِطْرَةَ
 الْإِسْلَامِ - جَازَتْ شَهَادَتُهُ قَالَ

• (۶) - أمالی الصدوق - ۹۱ - ۳.

وسائل الشيعة؛ ج ۲۷، ص: ۳۹۵

روايات «اصل عدالت»

• فقلت له - تقبل شهادة مقترف بالذنوب فقال يا علقمة -
لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب - لما قبلت إلا
شهادة الأنبياء و الأوصياء ع - لانهم المعصومون دون
سائر الخلق - فمن لم تره بعينك يرتكب ذنباً - أو لم
يشهد عليه بذلك شاهدان - فهو من أهل العدالة و
الستر - و شهادته مقبولة و إن كان في نفسه مذنباً - و
من اغتابه بما فيه فهو خارج من ولاية الله - داخل في
ولاية الشيطان.

روایات «اصل عدالت»

- البته این روایت از نظر سند مخدوش است، زیرا علقمة بن محمد الحضرمی که برادر ابوبکر الحضرمی است، توثیقی ندارد (۳۰۸) و عبارت شیخ طوسی در مورد او که «اسند عنه» چنانچه در جای خود بیان شده، دلالتی بر وثاقت ندارد. (۳۰۹) صالح بن عقبه الخياط یا القمات که از علقمه روایت را نقل می کند، مورد تضعیف ابن الغضائری است (۳۱۰) و وجودش در تفسیر قمی یا کامل الزیارات دلالتی بر وثاقت ندارد. (۳۱۱) پس لااقل توثیقش محرز نیست، اگر چه تضعیف ابن الغضائری مقبول نباشد که ما خلاف آن را، در صورت صحت سند به او، اثبات کرده ایم. (۳۱۲) نوح بن شعیب که در سند این روایت قرار دارد، فردی مجهول است. هر چند شاید او نوح بن صالح باشد که از کلام فضل بن شاذان در موردش توثیق استفاده می شود. (۳۱۳)

روایات «اصل عدالت»

- ۲. صحیحہ ی حریز کہ در آن امام صادق علیہ السلام می فرماید: «وقتی چهار شاهد مسلمان باشند و به شهادت باطل شناخته نشده باشند، شهادتشان مقبول است» و در ادامه می فرماید: «بر والی واجب است شهادت آنها را جایز شمارد؛ مگر این که معروف به فسق باشند.» (۳۱۴)

روایات «اصل عدالت»

• ۴۹۰۳۴ - ۱۸ - «۴» مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ مَحْصَنٍ بِالزَّانَا - فَعُدِّلْ مِنْهُمْ اثْنَانِ وَ لَمْ يُعَدَّلِ الْآخِرَانِ - فَقَالَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ - لَيْسَ يَعْرِفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ - أَجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعًا - وَ أَقِيمِ الْحُدَّ عَلَى الَّذِي شَهِدُوا عَلَيْهِ - إِنَّمَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَشْهَدُوا بِمَا أَبْصَرُوا وَ عَلِمُوا وَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَجِيزَ شَهَادَتَهُمْ - إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعْرُوفِينَ بِالْفِسْقِ .

روايات «اصل عدالت»

- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ «٥» وَ رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ «٦».
- (٤) - التهذيب ٦ - ٢٧٧ - ٧٥٩، و الاستبصار ٣ - ١٤ - ٣٦.
- (٥) - التهذيب ٦ - ٢٨٦ - ٧٩٣.
- (٦) - الكافي ٧ - ٤٠٣ - ٥.

روایات «اصل عدالت»

- گفته شده است: در این روایت معیار قبول شهادت، مسلمان بودن و عدم مشاهده ی فسق است و این همان مفاد اصل عدالت می باشد که هر مسلمانی عادل است مگر این که فسق او ثابت شده باشد.

روایات «اصل عدالت»

- در صورتی این تفسیر قابل قبول است که بپذیریم عبارت «به شهادت باطل شناخته نشده باشند» حتی شامل مواردی هم که قاضی آنها را نمی شناسد، بشود. یعنی از این باب به شهادت باطل شناخته نشده اند که اصلاً ناشناخته هستند.

روایات «اصل عدالت»

- در حالی که ظاهراً مراد این است که در محیط خود به این امر شناخته نشده باشند یا معروف به فسق نباشند. و چنین شخصی از حسن ظاهر برخوردار است. با این وصف، هر چند این روایت از حیث سند معتبر است، ولی در واقع جزو گروه اول، یعنی «روایات حسن ظاهر»، قرار می‌گیرد، نه این گروه.

روایات «اصل عدالت»

- ۳. صحیحہ ی علا بن سیابہ از امام صادق علیہ السلام کہ در آن حضرت علیہ السلام می فرماید: «شهادت شخص کبوتر باز اشکالی ندارد، اگر به فسق شناخته نشده باشد.» (۳۱۵)

روايات «اصل عدالت»

• ٣٧٠ ٣٤ - ٦ - «٣» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ شَهَادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ - قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُ بِفَسْقِ الْحَدِيثِ.

روايات «اصل عدالت»

• وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ كَمَا يَأْتِي «٤».

• (٣) - الفقيه ٣ - ٤٨ - ٣٣٠٣.

• (٤) - ياتي في الحديث ١ من الباب ٥٤ من هذه الأبواب.

روایات «اصل عدالت»

- در دلالت این روایت همان بحثی که در صحیحہ ی حریز گفته شد، تکرار می شود که مراد از «به فسق شناخته نشده باشد» در بین افراد آشنا با اوست، نه این که اصلاً مجهول الحال باشد. پس این روایت نیز که لا اقل سند صدوق به آن تام است، جزو گروه قبل محسوب می شود.

روایات «اصل عدالت»

- ۴. روایت سلمه بن کهیل که در آن از امام علی علیه السلام نقل شده است: «مسلمانان برخی بر برخی دیگر عادلند، مگر به عنوان حد، تازیانه خورده و توبه نکرده باشند، یا به شهادت باطل معروف و یا متهم باشند». (۳۱۶)

روايات «اصل عدالت»

• وَقَدْ سَبَقَ فِي حَدِيثِ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: - وَاعْلَمِ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ
 عَدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ - إِلَّا مَجْلُودًا فِي حَدِّ
 لَمْ يَتَبِ مِنْهُ - أَوْ مَعْرُوفًا بِشَهَادَةِ الزُّورِ أَوْ ظَنِينًا

روایات «اصل عدالت»

- پس کسی که حد بر او جاری نشده، معروف به شهادت باطل و متهم نیست، عادل محسوب می شود. این روایت دلالتش بر اصل عدالت واضح است، ولی از حیث سند مخدوش می باشد.

روایات «اصل عدالت»

- زیرا اگر «سلمه بن کهیل» در این روایت، به دلیل نقل از حضرت علی علیه السلام همان «سلمه بن کهیل» از خواص حضرت علی علیه السلام باشد که فردی ثقه است، روایت، گرفتار ارسال خواهد شد. چون «ثابت أبو المقدم الحداد» که از «سلمه بن کهیل» در این روایت نقل کرده، از اصحاب امام باقر علیه السلام و یا حداکثر از اصحاب امام سجاد علیه السلام است (۳۱۷) و بعید به نظر می رسد بتواند از اصحاب حضرت علی علیه السلام بدون واسطه نقل کند.

روایات «اصل عدالت»

- حال اگر نقل «ابو مقدم» را قرینه قرار دهیم که مراد از «سلمه بن کهیل» آن است که از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده است، در این صورت سند به دلیل عدم توثیق، و بلکه تضعیفی که از برخی روایات کشی بر می آید، مردود خواهد بود. (۳۱۸) البته باید توجه داشت که در هر صورت این روایت به دلیل وجود «ثابت ابو المقدم الحداد» که توثیق ندارد و از برخی روایات کشی تضعیف وی استفاده می شود، مردود می باشد. (۳۱۹)

روایات «اصل عدالت»

- با این وصف، از چهار روایت این گروه، دو روایت اول و آخر، هر چند بر اصل عدالت دلالت می کنند، ولی هر دو از حیث سند غیر معتبر می باشند. روایات دوم و سوم نیز هر چند از حیث سند معتبر هستند، دلالتی بر اصل عدالت ندارند و در واقع جزو گروه اول روایات محسوب می شوند که «حسن ظاهر» را برای اثبات عدالت معتبر می شمارد.

سند روایت سلمه بن كهيل

- ۴. روایت سلمه بن كهيل كه در آن از امام علي عليه السلام نقل شده است: «مسلمانان برخي بر برخي ديگر عادلند، مگر به عنوان حد، تازيانه خورده و توبه نكرده باشند، يا به شهادت باطل معروف و يا متهم باشند.» (۳۱۶)
- (۳۱۶) ر.ك: الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج ۱۸، صص ۱۵۵ و ۲۹۵. (كتاب القضاء، ابواب آداب القاضى، باب ۱، حديث ۱ و كتاب الشهادات، باب ۴۱، حديث ۲۳).

سند روایت سلمه بن كهیل

- پس کسی که حد بر او جاری نشده، معروف به شهادت باطل، و متهم نیست، عادل محسوب می شود. این روایت دلالتش بر اصل عدالت واضح است، ولی از حیث سند مخدوش می باشد.

سند روایت سلمه بن كهيل

- زیرا اگر «سلمه بن كهيل» در این روایت، به دلیل نقل از حضرت علی علیه السلام همان «سلمه بن كهيل» از خواص حضرت علی علیه السلام باشد که فردی ثقه است، روایت، گرفتار ارسال خواهد شد.

سند روایت سلمه بن كهیل

- چون «ثابت أبو المقدم الحداد» که از «سلمه بن كهیل» در این روایت نقل کرده، از اصحاب امام باقر علیه السلام و یا حداکثر از اصحاب امام سجاد علیه السلام است (۳۱۷) و بعید به نظر می رسد بتواند از اصحاب حضرت علی علیه السلام بدون واسطه نقل کند.
- (۳۱۷) ر.ک: السید الخوئی، معجم الرجال، ج ۳، صص ۳۹۸-۴۰۰، رقم ۱۹۷۱.

سند روایت سلمه بن كهیل

- حال اگر نقل «ابو مقدم» را قرینه قرار دهیم که مراد از «سلمه بن كهیل» آن است که از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده است، در این صورت سند به دلیل عدم توثیق، و بلکه تضعیفی که از برخی روایات کشی بر می آید، مردود خواهد بود. (۳۱۸)
- (۳۱۸) ر.ک: همان، ج ۸، صص ۲۱۲-۲۰۸، رقم ۵۳۷۱.

سند روایت سلمه بن كهیل

- البته باید توجه داشت که در هر صورت این روایت به دلیل وجود «ثابت ابو المقدام الحداد» که توثیق ندارد و از برخی روایات کشی تضعیف وی استفاده می شود، مردود می باشد. (۳۱۹)
- (۳۱۹) ر.ک: همان، ج ۳، صص ۴۰۰-۳۹۸، رقم ۱۹۷۱.

سلمة بن كهيل

- عنوان معيار : سلمة بن كهيل (٢٨) نام استاد : على أمير المؤمنين ع
- الكافي ٣٦٤/٧/[٢/١]: [تحويل] (١) محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد [تعليق] عن ابن محبوب عن مالك بن عطية عن أبيه عن سلمة بن كهيل قال أتى أمير المؤمنين ع برجل... فقال
- روى سلمة بن كهيل عن علي بن أبي طالب عليه السلام ٢٤ رواية في الكتب الأربعة و الوسائل مع ما فيه من التكرار.

سلمة بن كهيل

- عنوان معيار : سلمة بن كهيل (٢٨) نام شاگرد : ثابت بن هرمز أبوالمقدام
- الكافي ٤١٢/٧/[١/١]: () على بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدم عن أبيه عن سلمة بن كهيل قال سمعت علياً يقول
- روى ثابت بن هرمز أبوالمقدام عن سلمة بن كهيل ١٤ رواية في الكتب الأربعة و الوسائل مع ما فيه من التكرار.

سلمة بن كهيل

- [١/١] رجال النجاشي /باب الميم /٣٦٠
- ٩٦٦ - محمد بن عذافر بن عيسى الصيرفي المدائني
- ثقة. روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و عمر إلى أيام الرضا عليه السلام و مات و له ثلاث و تسعون سنة. له كتاب يختلف الرواة عنه فيه. قال ابن نوح: هو محمد بن عذافر بن عيسى بن أفلح الخزاعي الصيرفي أبوه عذافر كوفي يكنى أبا محمد مولى خزاعة. و أخوه عمر بن عيسى قال النجاشي: ذكرناه في باب عمر. اخبرنا محمد بن جعفر قال: اخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن أحمد بن الحسن عن عباد بن ثابت عن أبي مریم عبد الغفار بن القاسم عن عذافر الصيرفي قال: كنت مع الحكم بن عتيبة عند أبي جعفر عليه السلام فجعل يسأله و كان أبو جعفر [عليه السلام] له مكرما فاختلفا في شيء فقال أبو جعفر [عليه السلام]: يا بني قم فأخرج كتاب علي فأخرج كتابا مدروجا عظيما و فتحه (ففتحه) و جعل ينظر حتى أخرج المسألة فقال أبو جعفر [عليه السلام]: هذا خط علي عليه السلام و إمام رسول الله صلى الله عليه و آله و أقبل علي الحكم و قال: يا [أ] با محمد اذهب أنت و سلمة و أبو المقدم حيث شئتم يمينا و شمالا فوالله لا تجدون العلم أوثق منه عند قوم كان ينزل عليهم جبرئيل عليه السلام

سلمة بن كهيل

- [١/٢] رجال الطوسي / أسماء من روى... / باب السين / ٥٩٣٦٦ - ٨ - سلمة بن كهيل
- [٢/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي محمد... / باب السين / ١١٣٩١١٤ - ٩ - سلمة بن كهيل أبو يحيى
- [٣/١] الحضرمي الكوفي.

سلمة بن كهيل

- [٤/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي جعفر... / باب السين / ١٣٦ / ١٤٢٩ - ٢ - سلمة بن كهيل
- [٥/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي عبد... / باب السين / ١٩ / ٨٢١٩ - ٢٩٠ - سلمة بن كهيل بن الحصين
- [٦/١] أبو يحيى الحضرمي الكوفي تابعي.

سلمة بن كهيل

- [٧/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الأول / ٦٢٣٣ - و من طريق العامة: خلف بن محمد المقلب بالمنان الكشي قال حدثنا محمد بن حميد قال حدثنا أبو نعيم قال حدثنا سفيان عن سلمة عن مجاهد قال رأهم و هم يحملون حجارة المسجد فقال رسول الله (ص) ما لهم و لعمار يدعوهم إلى الجنة و يدعوهم إلى النار و ذلك دار الأشقياء الفجار.

سلمة بن كهيل

- [٨/١] رجال الكشي/الجزء الأول/الجزء الثالث/٣٦٩٢٠٩ - حدثني محمد بن مسعود قال حدثني علي بن محمد بن فيروزان القمي قال أخبرني محمد بن أحمد بن يحيى عن العباس بن معروف عن الرجال عن أبي مريم الأنصاري قال قال لي أبو جعفر (ع) قل لسلمة بن كهيل و الحكم بن عتيبة شرقا أو غربا لن تجدا علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت.

سلمة بن كهيل

- [٩/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٢٣٣ و البتريه هم أصحاب كثير النواء و الحسن بن صالح بن حي و سالم بن أبي حفصة و الحكم بن عتيبة و سلمة بن كهيل و أبو المقدام ثابت الحداد و هم الذين دعوا إلى ولاية علي (ع) ثم خلطوها بولاية أبي بكر و عمر و يثبتون لهما إمامتهما و ينتقصون عثمان و طلحة و الزبير و يرون الخروج مع بطون ولد علي بن أبي طالب يذهبون في ذلك إلى الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و يثبتون لكل من خرج من ولد علي (ع) عند خروجه الإمامة.

سلمة بن كهيل

- [١٠/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٤٢٩٢٣٦ - سعد بن جناح الكشي قال حدثني علي بن محمد بن يزيد القمي عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن الحسين بن عثمان الرواسي عن سدير قال دخلت على أبي جعفر (ع) و معي سلمة بن كهيل و أبو المقدام ثابت الحداد و سالم بن أبي حفصة و كثير النواء و جماعة معهم و عند أبي جعفر عليه السلام أخوه زيد بن علي (عليهم السلام) فقالوا لأبي جعفر (ع) نتولى عليا و حسنا و حسيننا و نتبرأ من أعدائهم قال نعم. قالوا نتولى أبا بكر و عمر و نتبرأ من أعدائهم قال فالتفت إليهم زيد بن علي قال لهم أتتبرءون من فاطمة بترتم أمرنا بترككم الله فيومئذ سماوا البتريه.

سلمة بن كهيل

- [١١/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٤٣٩٢٤٠ - علي بن الحسن قال حدثني العباس بن عامر و جعفر بن محمد عن أبان بن عثمان عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول: إن الحكم بن عتيبة و سلمة و كثيرا و أبا المقدام و التمار يعني سالما أضلوا كثيرا ممن ضل هؤلاء و إنهم ممن قال الله عز و جل: و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين ٢ - : ٨ -).

سلمة بن كهيل

- [١٢/١] رجال البرقي / أصحاب أمير المؤمنين ... / ومن خواص ... / سلمة بن كهيل
- [١٣/١] رجال البرقي / أصحاب أبي محمد ... / ومن أصحاب ... / سلمة بن كهيل
- [١٤/١] رجال البرقي / أصحاب أبي جعفر ... / ومن أصحاب ... / سلمة بن كهيل

سلمة بن كهيل

- [١٥/١] رجال ابن داود / الجزء الأول من ... / باب السين المهملة / ١٧٦ - ٧١٠ سلمة بن كهيل
- [١٦/١] ي [جنخ] البرقى: من خواصه.
- [١٧/١] رجال ابن داود / الجزء الأول من ... / باب السين المهملة / ١٧٦ - ٧١١ سلمة بن كهيل بن الحصين
- [١٧/٢] أبو يحيى الحضرمي الكوفي ين قرق [جنخ] مهمل.
- [١٨/١] رجال ابن داود / [الجزء الثاني ... / باب السين المهملة / ٢١٣٤٥٩ - سلمة بن كهيل
- [١٩/١] بالضم قرق [كش] مذموم بترى.
- [٢٠/١] رجال ابن داود / [الجزء الثاني ... / فصل في ذكر ... / ٥٣٤ سلمة بن كهيل
- [٢١/١] [كش].

سلمة بن كهيل

- [٢٢/١] الخلاصة للحلي / ما ذكره البرقي ... / ومن خواص ... / ١٩٢ سلمة بن كهيل
- [٢٣/١] و
- [٢٤/١] الخلاصة للحلي / الفصل الحادي عشر ... / الباب الرابع سلمة / ٣٢٢٧ - سلمة بن كهيل
- [٢٥/١] بضم الكاف بترى.

سلمة بن كهيل

- ٥٣٧١ - سلمة بن كهيل:
- عدّه البرقى فى خواص أصحاب أمير المؤمنين ع من مضر و عدّه فى أصحاب السجاد من أصحاب أمير المؤمنين ع و عدّه الشيخ فى رجاله من أصحاب أمير المؤمنين ع (٨)، قائلاً: سلمة بن كهيل، و من أصحاب السجاد ع (٩) قائلاً: سلمة بن كهيل أبو يحيى الحضرمى الكوفى و فى أصحاب الباقر ع (٢) قائلاً: سلمة بن كهيل و فى أصحاب الصادق ع (١٤٦) قائلاً: سلمة بن كهيل بن الحصين (الحسين) أبو يحيى الحضرمى الكوفى تابعى.

سلمة بن كهيل

- و قال الكشي تحت عنوان البترية بعد ترجمة (أبي الضبار) (١٠٨) حدثني سعد بن جناح الكشي قال: حدثنا علي بن محمد قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن محمد بن فضيل عن أبي عمرو و سعد الجلاب عن أبي عبد الله ع، قال: لو أن البترية صف واحد ما بين المشرق إلى المغرب ما أعز الله بهم ديناً و البترية هم أصحاب كثير النواء و الحسن بن صالح بن حي و سالم بن أبي حفصة و الحكم بن عتيبة و سلمة بن كهيل و أبو المقدم ثابت الحداد و هم الذين دعوا إلى ولاية علي ع ثم خلطوها بولاية أبي بكر و عمر يثبتون لهما إمامتهما و يبغضون عثمان و طلحة و الزبير و عائشة و يرون الخروج مع بطون ولد علي بن أبي طالب يذهبون في ذلك إلى الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و يثبتون لكل من خرج من ولد علي بن أبي طالب ع عند خروجه الإمامة. انتهى.

سلمة بن كهيل

- و تقدمت روايات الكشي في ذم سلمة بن كهيل في ترجمة ثابت بن هرمز، و الحكم بن عتيبة.

سلمة بن كهيل

• و قال النجاشي في ترجمة محمد بن عذافر بن عيسى: أخبرنا محمد بن جعفر قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن أحمد بن الحسن عن عباد بن ثابت عن أبي مریم عبد الغفار بن القاسم عن عذافر الصيرفي قال كنت مع الحكم بن عتيبة عند أبي جعفر ع فجعل يسأله و كان أبو جعفر له مكرما فاختلفا في شيء فقال أبو جعفر ع يا بني قم فأخرج كتاب علي ع فأخرج كتابا مدروجا عظيما ففتحه و جعل ينظر حتى أخرج المسألة فقال أبو جعفر هذا خط علي ع و إملاء رسول الله ص و أقبل علي الحكم و قال يا أبا محمد اذهب أنت و سلمة و أبو المقدام حيث شئتم يمينا و شمالا فوالله لا تجدون العلم أوثق منه عند قوم كان ينزل عليهم جبرئيل ع.

سلمة بن كهيل

- روى عن عبد العزيز عن علي ع، و روى عنه الأجلح.
- كامل الزيارات: الباب ١٤، فى حب رسول الله ص، الحسن و الحسين ع، الحديث ١.

سلمة بن كهيل

- بقى هنا أمران:

- **الأول** أن سلمة بن كهيل الذى هو من خواص أصحاب أمير المؤمنين ع مغاير لمن هو من البترية فإن البرقى عد الأول من خواصه ع من مضر و الثانى حرمى من اليمن على أن اتحادهما يقتضى أن يكون سلمة من المعمرين و أن يكون له من العمر مائة سنة أو أكثر مع أنه لم يعد من المعمرين.

سلمة بن كهيل

- و مما يؤكد ذلك أن الشيخ ذكر في التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث الموالى مع ذوى الرحم من كتاب الفرائض و المواريث في ذيل الحديث ١١٩٢، و فى الإستبصار: الجزء ٤، باب أنه لا يرث أحد من الموالى مع وجود واحد من ذوى الأرحام فى ذيل الحديث ٦٥٤... إن الفضل بن شاذان قال: إن سلمة بن كهيل لم يدرك عليا و سويد بن غفلة أدركه ع فيرجح حديث سويد على حديث سلمة و ارتضى ذلك منه و غير خفى أن هذا لا يجتمع مع عده سلمة بن كهيل من أصحاب على ع فلا محالة يكون النفى راجعا إلى شخص و الإثبات إلى آخر.

سلمة بن كهيل

- نعم إن ظاهر كلام الشيخ في الرجال اتحاد سلمة بن كهيل الذي هو من أصحاب السجاد ع مع من عده من أصحاب الصادق ع و صريح كلام البرقي اتحاد من هو من أصحاب علي ع و من هو من أصحاب السجاد ع، و نتيجة ذلك اتحاد من هو من أصحاب علي ع و من هو من أصحاب الصادق ع، و لكن لا مناص من رفع اليد عن هذا الظهور و حمل ما ذكره الشيخ - عند عدة من أصحاب السجاد ع من تكنية سلمة بن كهيل بأبي يحيى الحضرمي الكوفي - على سهو القلم أو على غلط النسخة

سلمة بن كهيل

- فالنتيجة أن سلمة بن كهيل الذي هو من خواص أصحاب علي ع من مضر قد أدرك السجاد و كان من أصحابه بشهادة البرقي، و سلمة بن كهيل الحضرمي الذي هو من البتريه و من أصحاب الباقر و الصادق ع لم يدرك عليا ع بشهادة الفضل بن شاذان و تقرير الشيخ لذلك و الله العالم.

سلمة بن كهيل

- الأمر الثاني: إنك قد عرفت وقوع سلمة بن كهيل في أسناد كامل الزيارات و تفسير القمي على ما يأتي و قد شهد مصنف كل منهما بوثاقه كل من روى عنه في كتابه.
- فإن بنينا على اتحاد المسمى بهذا الاسم، فهو ثقة بتلك الشهادة و إلا فيشتبه الأمر في أن أيا منهما ثقة؟ و بما أن المذكور في السند المتقدم من كامل الزيارات روى مع الواسطة عن علي ع فقد يظن أنه المعدود من أصحاب الباقرين ع، و لكنه لا يصح فإن سلمة بن كهيل الذي هو من خواص أمير المؤمنين ع من أصحاب السجاد ع أيضا فلا مانع من روايته عن علي ع مع الواسطة بل المتعين هو ذلك فإن ابن قولويه قد شهد بأن من وقع في أسناد كتابه هو من أصحابنا و قد تقدم أن سلمة بن كهيل الذي هو من أصحاب الباقرين ع من البتريه فلا يكون من أصحابنا الإمامية.

سلمة بن كهيل

- روى عن على ع و روى عنه أبو المقدام.
- الكافي: الجزء ٧، كتاب القضاء و الأحكام ٦، باب أدب الحكم ٩، الحديث ١، و الفقيه: الجزء ٣، باب آداب القضاء، ذيل الحديث ٢٨، و التهذيب: الجزء ٦، باب آداب الحكم، الحديث ٥٤١.
- و روى مالك بن عطية عن أبيه عنه.
- الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب العاقلة ٥٣، الحديث ٢، و الفقيه: الجزء ٤، باب العاقلة، الحديث ٣٥٦، و التهذيب: الجزء ١٠، باب البيئات على القتل الحديث ٦٧٥.
- و روى عنه الفضل بن شاذان مرسلًا.
- التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث الموالى مع ذوى الرحم، ذيل الحديث ١١٩٢، و الإستبصار: الجزء ٤، باب أنه لا يرث أحد من الموالى مع وجود واحد من ذوى الأرحام، ذيل الحديث ٦٥٢، كما تقدمت الإشارة إليه.
- و روى عن أبي الهيثم بن التيهان و روى عنه عمرو بن شمر. الروضة الحديث ٥.

سلمة بن كهيل

- و روى عن شهر بن حوشب و روى عنه أبو بكر الحضرمي.
- الكافي الجزء ١، كتاب الحجّة ٤، باب الإشارة و النص على الحسن بن علي ع ٦٦، الحديث ٣.
- و روى عن أبي صادق عن أبي الأغر عن سلمان الفارسي، و روى عنه الأعمش، تفسير القمي: سورة الزخرف في تفسير قوله تعالى (و لما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون).

سلمة بن كهيل

- و من خواص أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام من مضره:
- تميم بن حذيم الناجي
- و قد شهد مع علي عليه السلام [صفين].
- قنبر مولى علي عليه السلام
- أبو فاختة مولى بني هاشم
- عبيد الله بن أبي رافع
- كاتب علي عليه السلام.
- زاذان أبو عمرو الفارسي
- سعد مولى علي عليه السلام
- ميمون بن مهران
- سلمة بن كهيل

سلمة بن كهيل

- و من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام:
- عامر بن واثلة الكنانی
- أبو صادق كليب الحرمی
- جعيد همدان
- كوفی.
- سلمة بن كهيل
-

سلمة بن كهيل

- سلمة بن كهيل (ع)
- بن حسين الإمام الثبت الحافظ أبو يحيى الحضرمي ثم التنعي الكوفي وتنعه : بطن من حضرموت ، وروى عن ابن الكلبي أن تنعه قرية فيها بئر برهوت .

سلمة بن كهيل

- دخل على ابن عمر ، وعلى زيد بن أرقم . وحدث عن أبي جحيفة السوائي ، وجندب البجلي ، وابن أبي أوفى ، وأبي الطفيل ، وسويد بن غفلة ، وأبي وائل ، وحبه بن جوين ، وحجيه بن عدي ، وزيد بن وهب ، وسعيد بن جبير ، والشعبي ، [ص : ٢٩٩] وسعيد بن عبد الرحمن بن أبزي ، وعلقمة بن قيس ، وكريب ، ومجاهد ، وعدة .

سلمة بن كهيل

- وعنه ابنه يحيى بن سلمة ، ومنصور ، والأعمش ، وهلال بن يساف ، وهو من شيوخه ، والعوام بن حوشب ، وزيد بن أبي أنيسة ، وشعبة ، والثوري ، والحسن بن صالح بن حي ، وأخوه علي بن صالح ، ومسعر ، وعقيل بن خالد ، **وخلق كثير** .

سلمة بن كهيل

- قال علي ابن المديني : له مائتان وخمسون حديثا . وقال أحمد بن حنبل : كان متقنا للحديث . وقال أحمد العجلي : تابعي ثقة ثبت في الحديث وفيه تشيع قليل ، وحديثه أقل من مائتي حديث . وقال أبو حاتم : ثقة متقن . وقال يعقوب بن شيبة : ثقة ثبت علي تشيعه . وقال جرير بن عبد الحميد : لما قدم شعبه البصرة ، قالوا : حدثنا عن ثقات أصحابك ، فقال : إن حدثتكم عن ثقات أصحابي ، فإنما أحدثكم عن نفر يسير من هذه الشيعة ، الحكم ، وسلمة بن كهيل ، وحبیب بن أبي ثابت ، ومنصور .

سلمة بن كهيل

- وروى خلف بن حوشب ، عن طلحة بن مصرف ، قال : ما اجتمعنا في مكان إلا غلبنا هذا القصير على أمرنا يعني : سلمة بن كهيل .
- وقال ابن المبارك ، عن سفيان : حدثنا سلمة بن كهيل ، وكان ركنا من الأركان وشد قبضته .

سلمة بن كهيل

- قال عبد الرحمن بن مهدي : لم يكن بالكوفة أثبت من أربعة : منصور ، وأبي حصين ، **وسلمة بن كهيل** ، وعمرو بن مرة .
- قال يحيى بن سلمة : ولد أبي في سنة **سبع وأربعين** . ومات يوم عاشوراء سنة **إحدى وعشرين ومائة** وكذلك قال جماعة في تاريخ وفاته .
- وقال أحمد بن حنبل : مات سنة **إحدى وعشرين** . في آخرها يوما . وقال الهيثم [ص : ٣٠٠] وابن سعد ، وأبو عبيد : مات سنة **اثنين وعشرين** ومائة وقال مطين وهارون بن حاتم : سنة **ثلاث وعشرين ومائة** .

السجاد و الباقر والصادق عليهم السلام

- **علی بن الحُسين بن علی بن أبي طالب ع**؛ زاده ۵ شعبان ۳۸ هجری قمری / درگذشته ۱۲ یا ۲۵ محرم ۹۵ هجری
- محمد بن علی الباقر ع؛ ۳ صفر یا ۱ رجب ۵۷ هجری قمری، ذیحجه ۱۱۴ هجری قمری
- أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق، (ولد يوم ۱۷ ربيع الأول ۸۰ هـ — فی المدینة المنورة وتوفی فیها فی مساء ۲۵ شوال من سنة ۱۴۸ هـ)،

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [١/١] رجال النجاشي/باب الثاء/٢٩٨١١٦ - ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد
- [١/٢] روى نسخة عن علي بن الحسين (عليهما) عليه السلام رواها عنه ابنه عمرو بن ثابت. قال ابن نوح: حدثنا علي بن الحسين بن سفيان قال: حدثنا علي بن العباس بن الوليد قال: حدثنا عباد بن يعقوب الأسدی قال: حدثنا عمرو بن ثابت عن أبيه عن علي بن الحسين عليهما السلام.

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [٣/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي محمد... / باب الثاء / ١٠٨٢١١٠ - ٢ -
ثابت بن هرمز الفارسي
- [٤/١] أبو المقدم العجلي الحداد مولى بني عجل.
- [٥/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي جعفر... / باب الثاء / ١٣٠٦١٢٩ - ١ -
ثابت بن هرمز أبو المقدم
- [٦/١] العجلي مولا هم الكوفي الحداد.
- [٧/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي عبد... / باب الثاء / ٢٠٤٦١٧٣ - ١ -
ثابت بن هرمز العجلي
- [٨/١] أبو المقدم الكوفي.
-

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [٩/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٢٣٣ و البتريه هم أصحاب كثير النواء و الحسن بن صالح بن حي و سالم بن أبي حفصة و الحكم بن عتيبة و سلمة بن كهيل و أبو المقدم ثابت الحداد و هم الذين دعوا إلى ولاية علي (ع) ثم خلطوها بولاية أبي بكر و عمر و يثبتون لهما إمامتهما و ينتقصون عثمان و طلحة و الزبير و يرون الخروج مع بطون ولد علي بن أبي طالب يذهبون في ذلك إلى الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و يثبتون لكل من خرج من ولد علي (ع) عند خروجه الإمامة.

ثابت بن هرمز أبو المقدام الحداد

- [١٠/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٤٢٩٢٣٦ - سعد بن جناح الكشي قال حدثني علي بن محمد بن يزيد القمي عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن الحسين بن عثمان الرواسي عن سدير قال دخلت على أبي جعفر (ع) و معي سلمة بن كهيل و أبو المقدام ثابت الحداد و سالم بن أبي حفصة و كثير النواء و جماعة معهم و عند أبي جعفر عليه السلام أخوه زيد بن علي (عليهم السلام) فقالوا لأبي جعفر (ع) نتولى عليا و حسنا و حسيننا و نتبرأ من أعدائهم قال نعم. قالوا نتولى أبا بكر و عمر و نتبرأ من أعدائهم قال فالتفت إليهم زيد بن علي قال لهم أتتبرءون من فاطمة بترتم أمرنا بترككم الله فيومئذ سموا البترية.

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [١١/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الثالث / ٤٣٩٢٤٠ - علي بن الحسن قال حدثني العباس بن عامر و جعفر بن محمد عن أبان بن عثمان عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول: إن الحكم بن عتيبة و سلمة و كثيرا و أبا المقدم و التمار يعني سالما أضلوا كثيرا ممن ضل هؤلاء و إنهم ممن قال الله عز و جل. و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين ٢ :- ٨ -).

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [١٢/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء الخامس / ٧٣٣٣٩٠ - محمد بن إسحاق و محمد بن المكندر و عمرو بن خالد الواسطي و عبد الملك بن جريح و الحسين بن علوان و الكلبي هؤلاء من رجال العامة إلا أن لهم ميلا و محبة شديدة و قد قيل إن الكلبي كان مستورا و لم يكن مخالفا و قيس بن الربيع بترى كانت له محبة فأما مسعدة بن صدقة بترى و عباد بن صهيب عامي و ثابت أبو المقدم بترى و كثير النواء بترى و عمرو بن جميع بترى و حفص بن غياث عامي و عمرو بن قيس الماصر بترى و مقاتل بن سليمان البجلي و قيل البلخي بترى و أبو نصر بن يوسف بن الحارث بترى.

ثابت بن هرمز أبو المقدام الحداد

- [١٣/١] رجال ابن داود/الجزء الأول من.../باب الثاء المثلثة/٢٧٩٧٨ - ثابت بن هرمز أبو المقدام
- [١٤/١] الفارسي الحداد ي [جنج كش] مهمل و فيه غمز ذكر لأجله في الضعفاء.
- [١٥/١] رجال ابن داود/[الجزء الثاني.../باب الثاء المثلثة/٨٥٤٣٣ - ثابت بن هرمز الفارسي
- [١٦/١] أبو المقدام العجلي الحداد مولى بني عجل في بعض نسخ الفهرس: زيدي بترى ي بن قرق [جنج].
- [١٧/١] رجال ابن داود/[الجزء الثاني.../فصل في ذكر.../٥٣٣ ثابت بن هرمز الفارسي
- [١٧/٢] أبو المقدام العجلي الحداد.
- [١٨/١] رجال ابن داود/[الجزء الثاني.../باب كنى الضعفاء/٣٢٥٦٩ - أبو المقدام
- [١٩/١] و أصحابه و هم الحكم بن عتيبة بالتاء المثناة فوق فالياء المثناة تحت فالياء المفردة و سلمة و كثير التمار [كش] قر: إنهم أضلوا كثيرا ممن ضل من هؤلاء.

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- [٢٠/١] الخلاصة للحلى / القسم الثانى من ... / الفصل الرابع فى الثاء / ١٢٠٩ - ثابت الحداد أبو المقدم
- [٢١/١] زيدى بترى.
- [٢٢/١] الخلاصة للحلى / القسم الثانى من ... / الفصل السابع و... / ١٧٢٦٧ - أبو المقدم
- [٢٣/١] و الحكم بن عتبة بالثاء المنقطة فوقها نقطتين بعد العين و مسلمة بالميم قبل السين الساكنة و كثير و التمار روى الكشى عن على بن الحسين عن العباس بن عامر و جعفر بن محمد عن أبان بن عثمان عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام أنهم أضلوا كثيرا ممن ضل من هؤلاء

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- ابن أبي حاتم الرازي - الجرح والتعديل:
- ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد مولى بكر بن وائل وهو والد عمرو بن أبي المقدم
- روى عن سعيد بن المسيب وزيد بن وهب وسعيد بن جبير وحبه العرنى وعدى بن دينار
- روى عنه الحكم ابن عتيبة ومنصور بن المعتمر والأعمش والثورى وشعبة وشريك واسرائيل وابنه عمرو سمعت أبي يقول ذلك.

ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد

- حدثنا عبد الرحمن نا محمد ابن حمويه بن الحسن قال سمعت أبا طالب قال سألت أحمد بن حنبل عن أبي المقدم فقال: اسمه ثابت بن هرمز الحداد ثقة.
- حدثنا عبد الرحمن نا العباس بن محمد الدوري قال سمعت يحيى بن معين يقول: أبو المقدم ثقة. سمعت أبي يقول: أبو المقدم هو ثابت بن هرمز صالح.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- [١/١] رجال النجاشي / باب العين / ومن هذا... / ٧٧٧٢٩٠ - عمرو بن أبي المقدم ثابت بن هرمز الحداد
- [١/٢] مولى بني عجل روى عن علي بن الحسين و أبي جعفر و أبي عبد الله عليهم السلام. له كتاب لطيف أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أبي الحسين بن تمام عن محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي عن عباد بن يعقوب عن عمرو بن ثابت به.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- [٢/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي جعفر... / باب العين / ١٥٠٨١٤١ - ٤٣ - عمرو بن ثابت
- [٣/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي عبد... / باب العين / ٣٤٧٠٢٤٨ - ٣٧٩ - عمرو بن أبي المقدم ثابت
- [٤/١] بن هرمز العجلي مولا هم كوفي تابعي.
- [٥/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي عبد... / باب العين / ٣٧٩٧٢٦٥ - ٧٠٦ - عمرو بن أبي المقدم
- [٦/١] كوفي و اسم أبي المقدم ثابت الحداد روى عنهما عليهما السلام.

عمرو بن أبى المقدم العجلى

- [٧/١] رجال الكشى / الجزء الأول / الجزء الخامس / ٧٣٨٣٩٢ - حدثنى حمدويه بن نصير قال حدثنى محمد بن الحسين عن أحمد بن الحسن الميثمى عن أبى العرندس الكندى عن رجل من قريش قال كنا بفناء الكعبة و أبو عبد الله (ع) قاعد فقيل له ما أكثر الحاج فقال (ع) ما أقل الحاج فمر عمرو بن أبى المقدم فقال: هذا من الحاج.

عمرو بن أبى المقدم العجلى

- [٨/١] ابن الغضائرى / الرجال لابن الغضائرى / سهل بن أحمد... / ٧٣ عمر بن ثابت بن هرمز أبو المقدم الحداد
- [٩/١] مولى بنى عجل كوفى. روى عن على بن الحسين و أبى جعفر و أبى عبد الله عليهم السلام. ضعيف جدا.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- [١٠/١] رجال البرقي / أصحاب أبي محمد... / أصحاب علي بن... / ٩/ الحذاء
- [١١/١] و هو ابن أبي المقدم بن هرم الفارسي.
- [١٢/١]
- رجال البرقي / أصحاب أبي جعفر... / أصحاب أبي جعفر... / ١١/ عمرو بن
[أبي] المقدم
- [١٣/١] رجال البرقي / أصحاب أبي عبد... / من أدرك من... / ١٦/ عمرو بن
أبي المقدم
- [١٤/١] و اسم أبي المقدم ثابت.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- [١٥/١] رجال ابن داود/الجزء الأول من.../باب العين المهملة/١٠٨٩٢٥٦ - عمرو بن أبي المقدم ثابت
- [١٦/١] بن هرمز الحذاء مولى بنى عجل بن قرق [كش] ممدوح و
- [١٧/١] رجال ابن داود/[الجزء الثاني...]/باب العين المهملة/٣٥٠٤٨٧ - عمرو
- [١٧/٢] بالواو كذا بخط الشيخ رحمه الله بن أبي المقدم ثابت بن هرمز بالراء و الزاء العجلي مولاهم [جنخ] ق [غض] بن قرق طعنوا عليه من جهة و ليس عندي كما زعموا و هو عندي ثقة.
- [١٨/١] الخلاصة للحلي/الفصل الثامن عشر.../الباب الثاني عشر عمرو/٢١٢٠ - عمرو بن أبي المقدم
- [١٩/١] روى الكشي بإسناده متصل إلى أبي العرندس عن رجل من قريش: أن الصادق عليه السلام قال عنه: هذا أمير الحاج.
- [٢٠/١] الخلاصة للحلي/الفصل السادس عشر.../الباب السادس عشر/١٠٢٤١ - عمر بن ثابت
- [٢١/١] بالثاء أولا بن هرم أبو المقدم الحداد مولى بنى عجلان كوفي روى عن علي بن الحسين و أبي جعفر و أبي عبد الله صلوات الله و سلامه عليهم ضعيف جدا قاله ابن الغضائري و قال في كتابه الآخر عمر بن أبي المقدم ثابت العجلي مولاهم الكوفي طعنوا عليه من جهة و ليس عندي كما زعموا و هو ثقة.
- [٢٢/١] الخلاصة للحلي/وأما الخاتمة/الفائدة الأولى/٢٩٢٧٠ - عمرو بن ثابت
- [٢٣/١] هو عمر بن أبي المقدم.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- عنوان معيار : عمرو بن أبي المقدم (١٣٧) نام شاگرد : الحسن بن محبوب السراد
- الكافي ١/١٨١/١/٤ : () عن محمد بن يحيى [ضمير] عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدم عن جابر قال سمعت أبا جعفر ع يقول
- روى الحسن بن محبوب السراد عن عمرو بن أبي المقدم ٤٥ رواية في الكتب الأربعة و الوسائل مع تكرارها

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- عنوان معيار : عمرو بن أبي المقدم (١٣٧) نام شاگرد : صفوان بن يحيى البجلي
- التهذيب ٢١٢/١/[١٧/١/٦١٤]: () و أخبرني الشيخ أيده الله عن أبي القاسم جعفر بن محمد عن أبيه عن محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن عمرو بن أبي المقدم عن أبي عبد الله ع أنه وصف التيمم ف ضرب بيديه
- روى صفوان بن يحيى البجلي عن عمرو بن أبي المقدم ٤ رواية في الكتب الأربعة و الوسائل مع تكرارها

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- عنوان معيار : عمرو بن أبي المقدم (١٣٧) نام شاگرد : محمد بن أبي عمير زياد
- الكافي ٢١٢/٨/[٢٥٩/١]: () على بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمرو بن أبي المقدم قال سمعت أبا عبد الله ع يقول خرجت أنا و أبي ع حتى إذا كنا بين القبر و المنبر... ثم قال
- روى محمد بن أبي عمير زياد عن عمرو بن أبي المقدم ٢ رواية في الكتب الأربعة و الوسائل مع تكرارها

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- ابن سعد - الطبقات الكبرى:
 - عمرو بن أبي المقدم
- عمرو بن أبي المقدم العجلي. وتوفي في خلافة هارون. واسم أبي المقدم ثابت. وليس عمرو عندهم في الحديث بشيء ومنهم من لا يكتب حديثه **لضعفه** ورأيه. وكان **متشيعا مفرطا**.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- ابن أبي حاتم الرازي - الجرح والتعديل:
- عمرو بن ثابت بن هر؟؟ وهو ابن أبي المقدم وأبو المقدم اسمه **ثابت بن هرمز** سمعت أبي يقول ذلك،
- قال أبو محمد روى عن عبد الرحمن بن عابس وسماك بن حرب وأبي إسحاق السبيعي والحكم بن عتيبة ومحمد بن علي وأبيه
- روى عنه أبو داود الطيالسي وعبد الله بن صالح العجلاني.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- نا عبد الرحمن أنا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلى نا الحسن ابن عيس قال ترك ابن المبارك عمرو بن ثابت،
- نا عبد الرحمن نا محمد بن إبراهيم قال سمعت عمرو بن علي قال سألت عبد الرحمن يعني ابن مهدي عن حديث عمرو ابن ثابت فأبى ان يحدث عنه وقال لو كنت محدثا عنه لحدثت بحديث أبيه عن سعيد بن جبیر فی التفسیر.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- نا عبد الرحمن قال قرئ على العباس بن محمد الدوري
- قال قال يحيى بن معين عمرو بن ثابت بن ابي المقدم ليس بثقة ولا مأمون،
- نا عبد الرحمن قال سألت ابي عن عمرو بن ثابت بن ابي المقدم فقال ضعيف الحديث يكتب حديثه كان ردى الرأى شديد التشيع،
- نا عبد الرحمن قال سألت ابا زرعة عن عمرو بن ابي المقدم فقال ضعيف الحديث.

عمرو بن أبي المقدم العجلي

- البخارى - التاريخ الكبير:
- عمرو بن ثابت بن هرمز وهو ابن أبي المقدم أبو ثابت عن أبيه ٢، ليس بالقوى عندهم، الكوفى.
باب ج

عمرو بن أبي المقدم العجلي

• البخارى - الضعفاء الصغير:

• عمرو بن ثابت بن هرمز وهو عمرو بن أبي المقدم أبو ثابت عن أبيه
ليس بالقوى عندهم

عمرو بن أبى المقدم العجلى

- أحمد بن حنبل - الجامع لعلوم إمام أحمد: الرجال:
- عمرو بن ثابت بن هرمز
قال حرب، قلت: عمرو بن ثابت؟
قال: لا تكتبن حديثه.
قلت: فأبوه؟
قال: أبوه ثقة، ثابت أبو المقدم روى عنه الحكم.
"مسائل حرب" ص ٤٦٨.

روایات «وثوق به عدالت»

• روایات «وثوق به عدالت»

- ۱. صحیحہ ی عبد اللہ بن المغیرہ (۳۲۰) کہ در گروہ اول روایات ذکر شد، (۳۲۱) بنا بر تفسیر عبارت «عرف بالصلاح فی نفسه» [به صلاح در ذاتش شناخته شود] بر این دلالت دارد که معیار در حکم به عدالت، علم و یقین نسبت به صلاح شخص است، نه حسن ظاهر. (۳۲۲) در این صورت روایت، وجود یقین به عدالت را معتبر می شمارد.

روایات «وثوق به عدالت»

- ولی حق این است که چنین احتمالی از ظاهر این روایت دور و کاملاً غیر معقول می باشد.
- از این رو، این روایت، چنان که قبلاً بیان شد، در زمره ی روایات گروه اول که حسن ظاهر را در حکم به عدالت کافی می شمارد، محسوب می شود.

روایات «وثوق به عدالت»

- ۲. روایت یزید بن حمّاد که در آن از ابو الحسن علیه السلام می پرسد: آیا پشت سر کسی که او را نمی شناسم، نماز بخوانم؟ حضرت علیه السلام می فرماید: نماز مخوان، مگر پشت سر کسی که به دین او اطمینان داری. (۳۲۳)

روایات «وثوق به عدالت»

• «۱» ۱۲ بابُ عدم جواز الاقتداء بالمجهول

• ۱۰۷۷۸ - ۱ - «۲» محمد بن عمر بن عبد العزيز
 الكشي في كتاب الرجال عن آدم بن محمد عن علي بن
 محمد عن أحمد بن محمد بن يحيى عن يعقوب بن
 يزيد عن أبيه يزيد بن حماد عن أبي الحسن ع قال:
 قلت له أصلي خلف من لا أعرف - فقال لا تصل إلا
 خلف من تثق بدينه الحديث.

• (۲) - رجال الكشي ۲ - ۷۸۷ - ۹۵۰.

وسائل الشيعة؛ ج ۸، ص: ۳۱۹

روایات «وثوق به عدالت»

- در این روایت، راوی به شرط عدالت در امام جماعت نظر دارد و از حضرت علیه السلام سؤال می‌کند: آیا می‌توان به کسی که نمی‌دانیم عادل است یا خیر اقتدا کرد؟ و حضرت علیه السلام در جواب می‌فرماید: هنگامی می‌توانی به کسی اقتدا کنی که به دیانت و عدالت او اطمینان داشته باشی.

روایات «وثوق به عدالت»

- این روایت، هر چند بر اعتبار وثوق دلالت دارد، ولی از سند موثقی برخوردار نیست، زیرا **آدم بن محمد** که کشی از او روایت کرده و **علی بن محمد الدقاق النیسابوری** که **آدم بن محمد** از او نقل کرده است، افرادی کاملاً مجهول می باشند. (۳۲۴)

روایات «وثوق به عدالت»

- ۳. روایت الحسن ابو علی بن راشد که در آن از امام باقر علیه السلام می پرسد: در بین طرفداران شما اختلاف افتاده است، آیا می توانم پشت سر همه ی آنها نماز بخوانم؟ حضرت علیه السلام در پاسخ می فرماید: نماز مخوان مگر پشت سر کسی که به دیانت او اطمینان داری. (۳۲۵)

روایات «وثوق به عدالت»

• ۱۰۷۵۰ - ۲ - «۴» وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
 سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَبِي
 عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ إِنَّ
 مَوَالِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا - فَأُصَلِّيْ خَلْفَهُمْ جَمِيعًا
 فَقَالَ - لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ.

روایات «وثوق به عدالت»

- محمد بن الحسن بإسناده عن سهل بن زياد
مثله إلا أنه زاد - وأمانته «٥»
- (٤) - الكافي ٣ - ٣٧٤ - ٥، أورده في الحديث
٨ من الباب ١١ من هذه الأبواب.
- (٥) - التهذيب ٣ - ٢٦٦ - ٧٥٥.

روایات «و ثوق به عدالت»

- این روایت، مانند روایت قبلی، در دلالت، ظهور در اعتبار و ثوق به عدالت دارد و در سند نیز، ضعیف است. زیرا سهل بن زیاد الادمی (۳۲۶) یکی از افراد سلسه ی سند آن است.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- [١/١] رجال النجاشي/باب السين/١٨٥-٤٩٠ - سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي
- [١/٢] كان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه. و كان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو والكذب و أخرجه من قم إلى الري و كان يسكنها و قد كاتب أبا محمد العسكري عليه السلام على يد محمد بن عبد الحميد العطار للنصف من شهر ربيع الآخر سنة خمس و خمسين و مائتين. ذكر ذلك أحمد بن علي بن نوح و أحمد بن الحسين رحمهما الله. له كتاب التوحيد رواه أبو الحسن العباس بن أحمد بن الفضل بن محمد الهاشمي الصالحى عن أبيه عن أبي سعيد الآدمي. و له كتاب النوادر أخبرناه محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد عن محمد بن يعقوب قال: حدثنا علي بن محمد عن سهل بن زياد و رواه عنه جماعة.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- [٢/١] فهرست الطوسي /باب السنين /باب الواحد/ ٣٣٩٢٢٨ - سهل بن زياد الآدمي
- [٣/١] الرازي يكنى أبا سعيد ضعيف. له كتاب. أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن يحيى عن سهل. ورواه محمد بن الحسن بن الوليد عن سعد و الحميري عن أحمد بن أبي عبد الله عن سهل بن زياد.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- [٤/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي جعفر... / باب السنين / ٥٥٥٦٣٧٥ - ١
- سهل بن زياد الآدمي
- [٥/١] يكنى أبا سعيد من أهل الري.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- [٦/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي الحسن ... / باب السين / ٥٦٩٩٣٨٧ -
٤ - سهل بن زياد الآدمي
- [٧/١] **يكنى أبا سعيد ثقة رازي.**
- [٨/١] رجال الطوسي / أصحاب أبي محمد ... / باب السين / ٥٨٥٣٣٩٩ -
٢ - سهل بن زياد
- [٩/١] يكنى أبا سعيد الآدمي الرازي.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- [١٠/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء السادس / ١٠٦٨٥٦٦ - قال
على بن محمد القتيبي سمعت الفضل بن شاذان يقول في أبي الخير و
هو صالح بن سلمة أبي حماد الرازي كما كني و قال علي: كان أبو
محمد الفضل يرتضيه و يمدحه و لا يرتضى أبو سعيد الآدمي أبا
سعيد الآدمي و يقول هو الأحمق.
- [١١/١] رجال الكشي / الجزء الأول / الجزء السادس / ١٠٦٩٥٦٦ - قال
نصر بن الصباح: سهل بن زياد الرازي أبو سعيد الآدمي يروى عن أبي
جعفر و أبي الحسن و أبي محمد صلوات الله عليهم.

سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي

- سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي له أكثر من خمسة آلاف رواية في الكتب الأربعة الروائية و قد أكثر عدد من الثقات الرواية عنه و قد أملاً الكليني الكافي من رواياته و قد وثقه الشيخ الطوسي في مورد و إن أضعفه في آخر. (مهدى الهادوى الطهرانى)

روایات «و ثوق به عدالت»

- با این وصف، در این گروه نیز یک روایت صحیح که بر اعتبار و ثوق به عدالت دلالت کند، وجود ندارد. و فقط گروه اول دارای روایات معتبر و ظاهر در اعتبار «حسن ظاهر» است. پس در حکم به عدالت، «حسن ظاهر» کافی است.

جمع بین روایات

- جمع بین روایات
- اگر نتیجه گیری قبلی را نپذیریم و فرض کنیم در هر یک از سه گروه، روایات معتبری که دلالت داشته باشد، وجود دارد، نوبت به جمع بین آنها می رسد.

جمع بین روایات

- در این صورت، می توان بین دو گروه اول چنین جمع کرد: روایات گروه دوم بر این معنا دلالت دارند که هر کس از او فسقی دیده نشده است، عادل می باشد. این روایات به اطلاق خود اعتبار هر امر دیگری، از جمله «حسن ظاهر» را، نفی می کند.

جمع بین روایات

- و روایات گروه اول با دلالت بر اعتبار «حسن ظاهر» برای حکم به عدالت، این اطلاق را تقیید می کند. نتیجه این می شود که برای حکم به عدالت باید از شخص، فسقی دیده نشود و در بین اطرافیان دارای حسن ظاهر باشد. یعنی نتیجه همان مفاد گروه اول روایات خواهد بود.

جمع بین روایات

- گروه سوم روایات، علم و اطمینان را شرط حکم به عدالت معرفی می کرد. با توجه به ویژگی علم و اطمینان که راهی برای کشف واقع محسوب می شود، ظاهر از این روایات اخذ این دو به عنوان طریق است.

جمع بین روایات

- در این صورت این گروه با گروه اول که «حسن ظاهر» را اماره‌ی عدالت معرفی می‌کند، تعارضی نخواهد داشت. (۳۲۷) زیرا امارات در جایگاه علم طریق قرار می‌گیرند و این مطلب در علم اصول اثبات شده است. (۳۲۸)

جمع بین روایات

- با این وصف ، حتی اگر به فرض در گروه دوم و سوم ، روایات معتبر و ظاهری وجود داشته باشد ، باز هم نتیجه همان کفایت «حسن ظاهر» و اعتبار آن در حکم به عدالت خواهد بود.

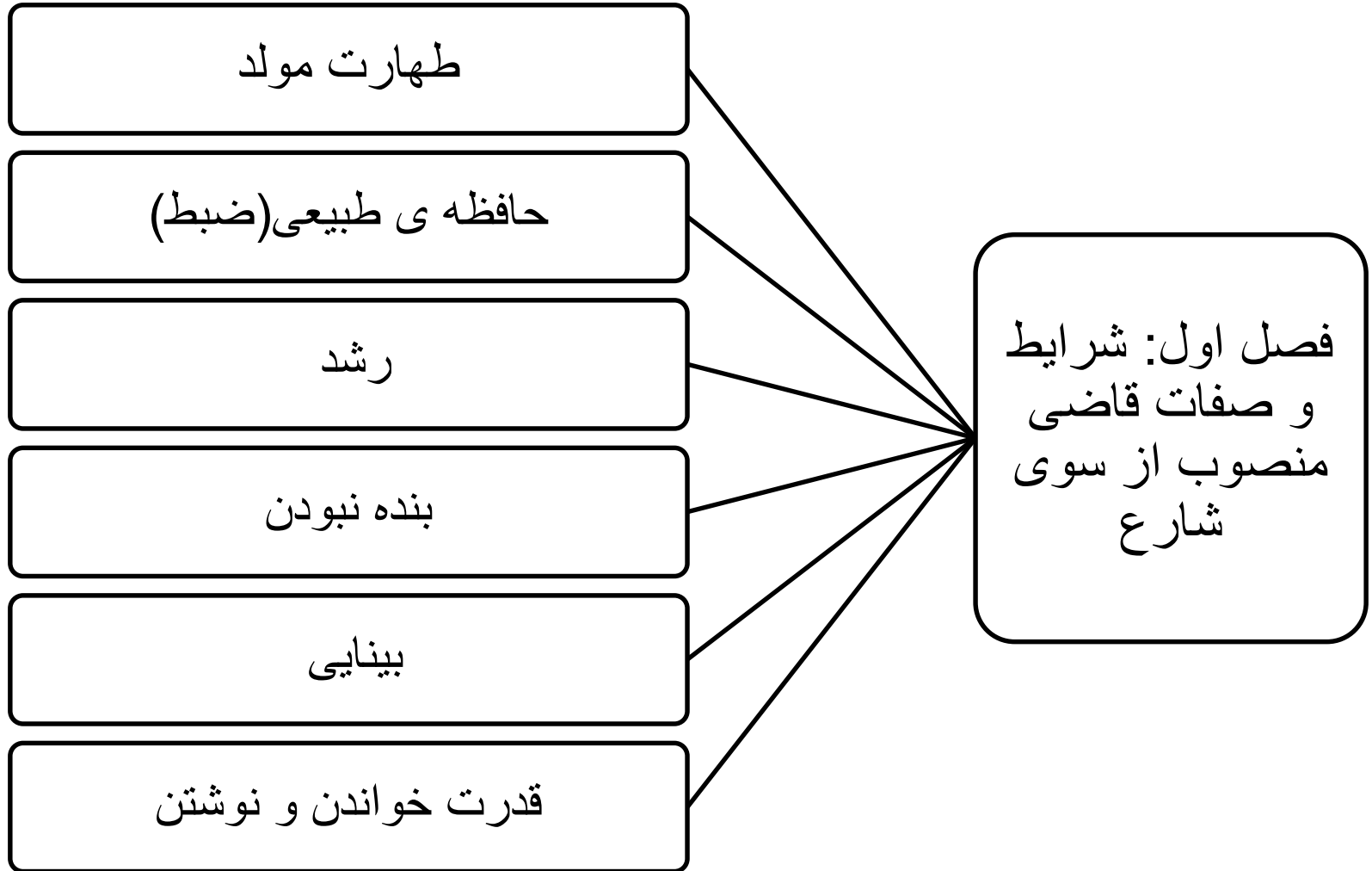
جمع بین روایات

- البته بین اخبار گروه دوم و سوم تعارض است و چون گروه سوم موافق با قرآن است بر آن ترجیح دارد.

- در بحث های گذشته، آشکار شد که ادله، منصب قضاوت را در فاسق انکار می کند و چون ترک گناه بدون داعی و انگیزه ی درونی و صرفاً به دلیل عدم فرصت یا امکان گناه برای تحقق عدالت کافی نیست، می توان بین عادل و فاسق، واسطه تصور کرد، مثل کسی که تازه بالغ شده و هنوز فرصت گناه پیدا نکرده است، ولی این ترک او مستند به انگیزه و اراده ی او نیست.

- با این وصف، از نفی منصب قضاوت برای فاسق، نمی توان شرط بودن عدالت را برای قاضی نتیجه گرفت.

- با این همه، **مناسبات حکم و موضوع** و اهمیت منصب قضاوت و نقش مؤثر آن در گسترش یا کاهش اختلافات و جرایم، اقتضا می کند نه تنها قاضی باید عادل باشد، بلکه با توجه به وجود مراتب مختلف برای عدالت، قاضی باید از عدالتی برخوردار باشد که او را از لغزش و گناه در اثر مغریات و عوامل گناهی که غالباً برای قضات پیش می آید، مانند تطمیع یا تهدید یک طرف دعوا یا مجرم، حفظ کند. (۳۲۹)



شروطی دیگر

- شروطی دیگر
- افزون بر اجتهاد، بلوغ، عقل، ایمان، ذکوریت، و عدالت در قاضی، شرایط و صفات دیگری را برای قاضی منصوب بیان کرده اند. برخی از آنها عبارتند از: طهارت مولد، حافظه ی طبیعی (ضبط)، رشد، بنده نبودن، بینایی و قدرت خواندن و نوشتن.

- امام خمینی در تحریر الوسیلة به شرط بودن «طهارت مولد» فتوا می دهد و ضابط بودن را بنا بر احتیاط معتبر می داند. «رشد» و «بنده نبودن» را ذکر نمی کند. بینایی را معتبر نمی شمارد و آن را احتیاط مستحب می داند. در شرط بودن قدرت خواندن و نوشتن اشکال می کند. (۳۳۰)